

بازخوانی انتقادی ماتریس سوات در شهرسازی بر پایه واقع گرایی انتقادی

محمد قضائی^۱، نیلوفر پناهی^۲

۱. استادیار برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، دانشکده هنر و معماری، گروه شهرسازی، خانه مرتاض، دانشگاه یزد، یزد، ایران

(نویسنده مسئول: mohammad.ghazaie@yazd.ac.ir)

۲. استادیار شهرسازی، گروه شهرسازی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران

نظری و بنیادین

تاریخ دریافت: 1405-04-23

تاریخ بازنگری: 1405-07-09

تاریخ پذیرش: 1405-07-14

چکیده

ماتریس سوات یکی از پرکاربردترین چارچوب‌های صورت‌بندی موقعیت در دانش و حرفه شهرسازی است؛ با این حال، برداشت یکسانی از ماهیت و اجزای آن وجود ندارد و این تفاوت در خوانش می‌تواند به تحلیل‌ها و راهبردهای متفاوت و گاه متعارض منجر شود. این پژوهش با رویکردی کیفی و متأثر از واقع‌گرایی انتقادی، با هدف بازخوانی منطق مفهومی سوات انجام شده است. در این راستا، پرسشنامه‌های نیمه‌ساختاریافته برای اعضای هیئت علمی و متخصصان فعال در حوزه شهرسازی از طریق رایانامه ارسال شد و در نهایت ۳۰ پرسشنامه تکمیل‌شده دریافت گردید. داده‌ها با تحلیل محتوای کیفی و تفسیر پس‌کاوانه بررسی شدند. یافته‌های پژوهش نشان داد که اختلاف در کاربرد سوات عمدتاً از سه ابهام ناشی می‌شود: ماهیت «نقاط» و نسبت آن‌ها با واقعیت یا ادراک کنشگران؛ معیار تمایز محیط‌های درونی و بیرونی؛ و تلقی سوات به عنوان ابزاری برای شناخت و تحلیل وضع موجود. بر این اساس، سوات نه ابزار شناخت اولیه، بلکه چارچوبی برای سازمان‌دهی شناخت در جهت تصمیم‌گیری و تدوین راهبرد است؛ «نقطه» باید به جزء مشخص و قابل ارجاع سیستم و محیط پیرامونی آن اشاره کند و تمایز درون و بیرون نیز بر اساس نسبت جزء با سیستم و امکان مداخله تعیین شود. همچنین، قوت، ضعف، فرصت و تهدید صفات ذاتی اجزا نیستند، بلکه جایگاه آن‌ها را نسبت به اهداف برنامه‌ریزی نشان می‌دهند. در نهایت، با بازسازی روابط منطقی این مفاهیم، چک‌لیستی برای تعیین جایگاه اجزای محیط برنامه‌ریزی در ماتریس سوات ارائه شد که می‌تواند به کاهش ابهام‌های مفهومی در کاربری آن کمک کند.

کلید واژه‌ها: برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، چهارگانه سوات، ماتریس سوات، محیط درون و بیرون، واقع‌گرایی انتقادی.

برنامه‌ریزی جامع و عقلانیت ابزاری، از اوایل دهه ۱۹۷۰ و در پی بروز بحران برنامه‌ریزی، به تدریج و دست کم در سطح نظری با چالش مواجه شدند و زمینه برای شکل‌گیری رویکردهای جایگزین، به‌ویژه عقلانیت و برنامه‌ریزی راهبردی، فراهم آمد. در همین راستا، ملک‌پوراصل و تیغ‌ساززاده (۲۰۲۰: ۲۹۱) نیز نشان می‌دهند که در حال حاضر تمایل برنامه‌ریزان از برنامه‌ریزی جامع و خطی به‌سوی برنامه‌ریزی راهبردی با هدف شفاف‌سازی و کنترل محیط تصمیم‌گیری متلاطم و پیچیده (Nedae Tousi, 2018: 26)، تغییر کرده است. در ایران نیز این تحول از اواخر دهه ۱۳۶۰ با تهیه طرح‌های توسعه و عمران شهرستان (ناحیه‌ای) آغاز شد و در اواسط دهه ۱۳۷۰ با تهیه طرح‌های ساختاری - راهبردی به‌جای طرح‌های جامع ادامه پیدا کرد (Majedi, 2012: 20-21).

تغییر در شیوه تفکر برنامه‌ریزی، نیازمند تغییر در ابزارهای مورد استفاده برای فهم موقعیت و تدوین راهبرد نیز بود. امری که باعث شد، ابزارهای تفکر و تحلیل راهبردی نیز به‌صورت گسترده مورد توجه قرار گرفتند. در این میان، ماتریس داخلی - خارجی یا سوات به‌عنوان یکی از پرکاربردترین ابزارها، جایگاه ویژه‌ای در فرآیند تحلیل و تدوین راهبرد پیدا کرد. این ماتریس با تمایز میان عوامل درونی (قوت‌ها و ضعف‌ها) و عوامل بیرونی (فرصت‌ها و تهدیدها) محیط برنامه‌ریزی، چارچوبی برای صورت‌بندی و ترکیب این عوامل در جهت استخراج راهبردها فراهم می‌کند (Lurati & Zamparini, 2018: 1; Mintzberg, 1994: 10). با وجود گذشت بیش از نیم قرن از پیدایش و به‌کارگیری ماتریس سوات و انتقادهای قلیل‌توجهی که به آن ذیل پژوهش‌هایی با عنوان‌هایی چون «تحلیل سوات: زمان جمع‌آوری این محصول فرا رسیده است» (Hill & Westbrook, 1997: 46)، «خداحافظی با تحلیل سوات» (Valentin, 2005: 91) و «زدن بر سر سوات» (Meyer et. al., 2016) وارد آمده (Puyt et al., 2023: 1)، آن هم‌چنان روزآمدی خود را از دست نداده است؛ چنان‌که پژوهشگرانی همچون سرینواسن (۲۰۱۰: ۱) و لوهرک و همکاران (۲۰۲۱: ۴-۱) نیز بر اهمیت به‌کارگیری ماتریس در آینده تأکید می‌کنند. اما، با توجه به اینکه خاستگاه ماتریس سوات به مباحث علوم انسانی، مدیریت کسب‌وکار و برنامه‌ریزی سازمانی (Kalafsky and Sonnichsen, 2014: 2) برمی‌گردد، ترجمان مفاهیم مرتبط با ماتریس و اجزای تشکیل‌دهنده آن، یعنی محیط‌های بیرونی و درونی و چهارگانه قوت، ضعف، تهدید و فرصت، متناسب با بستر برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای که بسیار متفاوت از بستر سازمانی و مدیریتی است، از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. به بیان دیگر، استمرار کاربرد سوات در یک بستر متفاوت، لزوماً به معنای کفایت تعاریف و تمایزهای اولیه آن برای آن بستر نیست و می‌تواند نیازمند بازخوانی مفاهیم پایه‌ای آن باشد. با توجه به این ضرورت ترجمان و انطباق، این پرسش مطرح می‌شود که در ادبیات شهرسازی، خود این ابزار و مفاهیم آن تا چه حد مورد بازاندیشی قرار گرفته‌اند.

مروری بر مطالعات داخلی انجام شده در حوزه شهرسازی نشان می‌دهد خود ماتریس سوات و اجزایش، جز در موارد معدودی، توسط پژوهشگران مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. وجه غالب این مطالعات را می‌توان در دو مسیر اصلی مشاهده کرد: نخست مطالعاتی که ماتریس سوات و تعاریف اولیه از اجزای آن را به‌عنوان پیش‌فرض پذیرفته و سپس آن را به‌عنوان یک ابزار در مطالعه خود به کار گرفته‌اند؛ و دوم، مطالعاتی که متأثر از انتقادهای واردشده در خصوص اولویت‌بندی نکردن عوامل، به‌سراغ ترکیب این ماتریس با روش‌های دیگر و یا کمی‌سازی آن رفته‌اند (Al-Araki, 2013: 618; Ghanbari and Sardari, 2018: 190). در مسیر نخست، مسئله تناسب مفاهیم و تمایزهای پایه‌ای سوات با بستر شهرسازی اساساً موضوع پژوهش قرار نگرفته است؛ در مسیر دوم نیز، تلاش عمدتاً معطوف به بهبود نحوه پردازش و اولویت‌بندی عوامل بوده، نه بازاندیشی در معنای خود عوامل و محیط‌هایی که در آن‌ها قرار می‌گیرند. بنابراین، بخش قابل توجهی از ادبیات موجود، مسئله «چگونه بهتر استفاده کردن از سوات» را دنبال کرده، در حالی که مسئله مقدم بر آن، یعنی «اینکه سوات و اجزای آن در بستر شهرسازی اساساً چگونه باید فهمیده شوند»، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در این میان، گلکار (۲۰۱۱: ۳۷۵؛ ۲۰۰۶: ۶۰) از جمله معدود مطالعاتی است که به مناسب‌سازی ماتریس سوات و

بازخوانی و بازتعریف مفاهیم اولیه آن در چارچوب طراحی شهری اقدام کرده است. مهم‌ترین وجه تمایزی که گلکار مطرح می‌کند به فعلیت پدیده‌ها برمی‌گردد. او بالقوه و بالفعل بودن رابه‌عنوان وجه تمایز محیط بیرون و درون مطرح می‌سازد. بعلاوه، اکبری و همکاران (۲۰۱۵: ۹۲) ضمن مناسب‌سازی ماتریس سوات و ارائه مدل جامع پیشنهادی برای مسائل شهری، در رابطه‌های درونی مابین قوت‌ها و ضعف‌ها و رابطه‌های بیرونی مابین فرصت‌ها و تهدیدها و همچنین رابطه‌های محیط‌های درونی و بیرونی تجدید نظرهایی را ارائه و نگرش جدیدی را پیرامون نحوه برخورد ابعاد عرضه می‌کنند. آن‌ها، همچنین، به‌مانند ندیمی (۲۰۰۵: ۱۳۳) قائل به سه محیط عمومی، عملیاتی و درونی هستند. باین‌حال، این تلاش‌ها عمدتاً در قالب مطالعات موردی یا در بستر طراحی شهری و برای پاسخ به نیازهای همان بستر باقی مانده‌اند و به یک چارچوب مفهومی مشترک برای بازخوانی سوات در حوزه گسترده‌تر شهرسازی منجر نشده‌اند. در نتیجه، در بخش قابل توجهی از مطالعات برنامه‌ریزی، مفاهیم و مرزهای محیط‌های درونی و بیرونی و نیز چهارگانه سوات همچنان بدون بازخوانی مستقل و بر مبنای تعاریف و برداشت‌های موردی به کار گرفته می‌شوند.

این خلأ در بازاندیشی مفهومی را می‌توان در پرتو انتقاداتی که در سطح نظری و روشی به ماتریس سوات وارد شده‌اند، بهتر درک کرد؛ چراکه استفاده سهل و ممتنع از ماتریس می‌تواند بسیار خطرناک باشد (Pickton and Wrigt, 1998: 101). بخش مهمی از این انتقادات، نه به اصل ایده تفکیک عوامل، بلکه به ابهام در مفاهیم و فرایند تشخیص و طبقه‌بندی آن‌ها بازمی‌گردد. به‌عنوان مثال قاضی‌نوری و همکاران (۲۰۱۱: ۴۳) اشاره می‌کنند که بسیاری از کاربردهای ماتریس سوات معمولاً به چیزی بیش از یک تمرین ناساختارمند، عمومی و شتاب‌زده نمی‌انجامد که به فهرست‌هایی نامعتبر، مبهم و ناسازگار از عوامل داخلی و خارجی ختم شده و اعتبارسنجی آن‌ها را مختل می‌کند. آن‌ها، همچنین، اشاره می‌کنند که مشکل رایج سوات به استفاده نادرست از آن و وجود ابهام و نه ذات سوات برمی‌گردد. به‌کارگیری واژگان کلی یا مبهم و عبارات طولانی برای ذکر عوامل در ماتریس از جمله دیگر انتقادات کلیدی هستند. فقدان یک روش نظام‌مند جهت تمایز قائل شدن بین محیط بیرونی و درونی و سپس تخصیص عوامل به چهارگانه سوات از جمله دیگر انتقادات وارد به این ماتریس است. این فقدان از آن‌رو به ابهام و خوانش‌های متعدد می‌انجامد که در غیاب معیارهای روشن، تشخیص و دسته‌بندی عوامل به محیط‌های بیرون و درون به تفسیر فردی تحلیل‌گر وابسته می‌شود. در نتیجه، عوامل مشابه ممکن است در تحلیل‌های مختلف در دسته‌های متفاوتی قرار گیرند (Leigh, 2009: 120; Pickton and Wrigt, 1998: 105). بنابراین، ابهام در سوات صرفاً یک مسئله اجرایی در هنگام تکمیل ماتریس نیست؛ بلکه می‌تواند از نحوه تعریف و فهم مفاهیم پایه‌ای آن آغاز شود. هرچه مرز مفهومی میان محیط درونی و بیرونی، یا معیار تشخیص قوت، ضعف، فرصت و تهدید، روشن‌تر نباشد، امکان تولید فهرست‌های متفاوت از یک موقعیت واحد و در نتیجه استخراج راهبردهای متفاوت افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی، آنچه به‌عنوان «تحلیل سوات» ارائه می‌شود، بیش از آنکه بازتابی از یک چارچوب تحلیلی منسجم باشد، حاصل خوانش‌های متفاوت و بعضاً سوگیرانه از مفاهیم پایه و بستر مطالعاتی است. این امر می‌تواند به بروز ابهام در فرآیند یادگیری و به‌کارگیری این ابزار نیز منجر شود (Lohrke, et. al., 2021: 21; Chermack and Kasshanna, 2007: 393; GÜREL & TAT, 2017: 1004-5). پتراسکاس و همکاران (۲۰۱۸: ۳۰۷) نیز نشان می‌دهند که تحلیل سوات عمدتاً بر اساس ارزشیابی زبانی شخصی‌سازی شده از موقعیت تحت نظر است و به‌همین خاطر می‌تواند با سوگیری و خوانش‌های متعدد از وضع موجود همراه باشد. همانطور که هیل و وست بروک (۱۹۹۷: ۵۰) نیز بیان می‌کنند، تمام این نکات که در اینجا از آن‌ها به‌عنوان انتقادات وارد بر سوات یاد کردیم، استفاده از آن را به یک بحث کلی بدون هیچ ارتباطی با کاربرد عملی تقلیل می‌دهد.

مجموعه انتقادات پیش‌گفته، از جمله فقدان معیارهای نظام‌مند برای شناسایی و طبقه‌بندی عوامل، ابهام در تمایز میان محیط داخلی و خارجی، و وابستگی به تفسیر فردی استفاده‌کنندگان از ماتریس، در ترکیب با یکدیگر نشان می‌دهند که علی‌رغم کاربرد گسترده‌ی ماتریس سوات، همچنان ابهام‌هایی در خصوص این ماتریس و اجزای تشکیل دهنده آن وجود دارد. از این منظر، بهبود

سوات صرفاً با افزودن روش‌های کمی، اولویت‌بندی عوامل یا ترکیب آن با سایر ابزارها حاصل نمی‌شود؛ زیرا پیش از هرگونه پردازش یا اولویت‌بندی، باید مشخص باشد چه چیزی در محیط درونی یا بیرونی قرار می‌گیرد و بر چه مبنایی یک پدیده قوت، ضعف، فرصت یا تهدید تلقی می‌شود. از این رو، شکاف مورد نظر پژوهش حاضر فقدان یک بازخوانی مفهومی منسجم از خود ماتریس و اجزای تشکیل‌دهنده آن متناسب با شهرسازی است. لذا مطالعه حاضر با پذیرش ماتریس سوات به عنوان یک ابزار تفکر راهبردی، در صدد است تا به منظور پرهیز از مواجهه سهل و ممتنع با آن و مناسب‌سازی‌اش با با بستر شهر و منطقه به بازخوانی ماتریس و اجزای تشکیل‌دهنده آن بپردازد. بنابراین، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که «چگونه می‌توانیم سوات و اجزای تشکیل‌دهنده آن را به نوعی کمتر مناقشه‌انگیز در ادبیات شهرسازی بازتعریف کرد؟» هدف از این بازتعریف، کاهش ابهام و تفسیرهای چندگانه و محدود کردن تأثیر سوگیری‌های تحلیل‌گر و در نهایت فراهم کردن زمینه‌ای برای شکل‌گیری فهم مشترک‌تر در میان کاربران این ابزار در حوزه شهرسازی است. در این معنا، پژوهش حاضر به جای تمرکز بر افزودن یک تکنیک جدید به فرایند تحلیل سوات، یک گام به عقب برمی‌دارد و مفروضات مفهومی پیشینی استفاده از این ابزار را در بستر برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای مورد بازخوانی قرار می‌دهد.

۲. مبانی نظری

همانطور که پیش‌تر اشاره شد ناتوانی نظریه و عمل برنامه‌ریزی در نیمه اول قرن بیستم، نظریه‌پردازان را بر آن داشت تا به نظریه‌پردازی پیرامون رویکردهای کارآمدتری برای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری روی آورند. برنامه‌ریزی راهبردی یکی از رویکردهای حاصل از این نگرش انتقادی به نظریه‌های برنامه‌ریزی در دوره مذکور است که به رهبران، مدیران و کارکنان کمک می‌کند تا با شناسایی علل ریشه‌ای مشکلات و با اتکا به داشته‌ها به تحلیل وضعیت کنونی بپردازند، اهداف بلند مدت را تعیین و با ساخت راه برای آینده برنامه‌ریزی کنند (Wait and Govender, 2018: 3). در این چارچوب، تحلیل سوات یکی از پرکاربردترین ابزارهای برنامه‌ریزی راهبردی است. این گونه به نظر می‌رسد که تحلیل سوات اولین بار در سال ۱۹۵۰ توسط دو فارغ التحصیل مدرسه بازرگانی هاروارد به نام‌های آلبرت اسمیت (Albert Smith) و رولند کریستسنسن (Roland Kristiansen) مطرح شد و بیشترین موفقیت مشهود این تحلیل زمانی بدست آمد که جک ولج (Jack Welch) از جنرال الکتریک در سال ۱۹۸۰ از آن برای افزایش بهره‌وری سازمان خود استفاده کرد (Khojir, 2019: 2).

کارکرد سوات پیش از هر چیز متوجه شناسایی و تلفیق عوامل درونی (قوت‌ها و ضعف‌ها) و عوامل بیرونی (فرصت‌ها و تهدیدها) است؛ و این امکان را برای محیط برنامه‌ریزی فراهم می‌آورد تا جهت موفقیت اقدامات درونی‌اش را با واقعیت‌های بیرونی هم‌راستا کند (GÜREL & TAT, 2017: 1001; Lee, 2013: 572). از جمله دیگر کارکردهای سوات می‌توان به ارزیابی کردن محیط داخلی و خارجی اشاره کرد (Sharifzadegan & Malekpour Asl, 2013: 66). ویت و گاوندر (۲۰۱۳: ۳) بیان می‌کنند که اولین گام در برنامه‌ریزی راهبردی تحلیل موقعیت است. رهبران و مدیران می‌توانند با ارزیابی محیط داخلی و خارجی با بهره‌مندی از سوات، دیدگاهی کلی از حوزه نیازمند بهبود به دست آورند. لذا سوات به مدیران کمک می‌کند تا عواملی را که در دستیابی یا عدم دستیابی به اهداف سازمانی نقش دارند، درک کنند (Chermack & Kasshanna, 2007: 386). سوات در کاهش حجم اطلاعات پیچیده نیز کمک می‌کند. کارکردی که می‌توان آن ساده‌سازی کردن یا سازمان‌دهی کردن اطلاعات نامید (Wait & Govender, 2019: 3). گلکار (۲۰۱۱: ۳۷۴) نیز اشاره می‌کند که تکنیک سوات با ایجاد نظم، ساختاردهی، عینیت‌گرایی، شفاف‌سازی و تمرکزبخشی هدفمند به مباحث قادر است نقش مؤثری را در ارتقای کیفیت تصمیم‌سازی محیطی ایفا نماید. فارغ از همه‌ی کارکردهای ذکر شده، پشتیبانی از تصمیم‌گیری و ساختن راهبردها را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین کارکرد ماتریس سوات در نظر

گرفت (Lurati & Zamparini, 2018: 1; Leigh, 2010: 115). حسینی و شهانقی (۲۰۱۶: ۶۱) در این خصوص ذکر می‌کنند که سوات با استفاده از شناسایی و دسته‌بندی قوت‌ها، ضعف‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها و تلفیق آن‌ها به تدوین راهبردهای گوناگون برای محیط برنامه‌ریزی اقدام می‌کند.

در سطور پیشین هنگام برشمردن کارکردهای سوات، دیدیم که «شناسایی کردن»، «تلفیق کردن»، «ارزیابی کردن»، «ساده کردن»، «دسته‌بندی کردن» و «سازماندهی کردن» همگی در راستای «تدوین و ساخت راهبرد» هستند. محققان نشان می‌دهند که آنچه می‌بایست شناسایی شود و عمدتاً از آن‌ها در ادبیات سوات به نام‌های «عامل» یا «نقطه» یاد می‌کنیم، پیش از آنکه ارزیابی شده و به‌عنوان قوت، ضعف، فرصت یا تهدید برچسب‌گذاری شوند، همان منابع، قابلیت‌ها، شرایط محیطی، روندهای اقتصادی، اجتماعی یا ویژگی‌های مکانی هستند که وضعیت موجود را توصیف می‌کنند و سپس بر اساس ماهیت و اثرشان در یکی از چهار دسته سوات دسته‌بندی می‌شوند (Leigh, 2010: 115-116; Ahmadi, 2008: 6; Khojir, 2019: 4-5)؛ و اساساً به همین خاطر است که در برخی از منابع ماتریس سوات را ماتریس مبتنی بر منابع (Resource-based SWOT) خوانده‌اند. ولنتین (۲۰۰۱: ۵۵) نشان می‌دهد که منابع، سازه‌های بنیادی قابلیت‌ها به شمار می‌آیند، اما نیازی به ترسیم تمایزات صلب میان منابع و قابلیت‌ها نیست. تنها کافی است نوعی سلسله‌مراتب در نظر گرفته شود که در آن، قابلیت‌های سطح بالا و نسبتاً پیچیده از طریق ترکیب منابع و قابلیت‌های سطح پایین‌تر شکل می‌گیرند (Sammur-Bonnici & Galea, 2015: 1). به‌عنوان مثال، اگر منطقه‌ای قابلیت جذب گردشگر دارد یا پهنه‌ای از این منطقه قابلیت پرورش آبریزان دوستدار آب‌شور را دارد، این به خاطر وجود منابعی چون آثار باستانی، معماری، فرهنگی و یا منابع آب‌شور است.

از این‌رو، تعیین جایگاه این منابع وابسته به نسبت آن‌ها با سیستم مورد مطالعه و هدف برنامه‌ریزی است؛ نسبتی که بر اساس آن، این عوامل در قالب محیط درون یا بیرون تعریف می‌شوند. باین‌حال، تعیین جایگاه عوامل در محیط درون یا بیرون در ادبیات بر مبنای یک معیار واحد صورت نگرفته و معیارهای متفاوتی برای این تفکیک پیشنهاد شده است. یکی از معیارهای مطرح‌شده، کنترل‌پذیری است. برخلاف عوامل داخلی که کنترل‌پذیرند عوامل خارجی معمولاً تحت کنترل نیستند یا کنترل کمی بر آن‌ها وجود دارد. (Ahmadi, 2008: 4-5; Ghazinoory et al., 2011: 25; Lurati and Zamparini, 2018: 5). معیار دیگر، نسبت عامل با سیستم است. آنچه درون سیستم قرار دارد، عامل داخلی و آنچه بیرون سیستم قرار دارد، عامل خارجی است (GÜREL & TAT, 2017: 996-998; Lee, 2013: 572). در برخی منابع، بالفعل یا بالقوه بودن عامل نیز به‌عنوان معیاری برای تمایز این دو محیط مطرح شده است؛ بر این اساس، آنچه در وضعیت کنونی موجود و بالفعل است در محیط درون و آنچه به امکان‌ها و شرایط بالقوه آینده مربوط می‌شود در محیط بیرون قرار می‌گیرد (Golkar, 2011: 387; Vonk et. al., 2007: 1700).

بر این اساس، نقاط قوت را می‌توان به منابع، قابلیت‌ها و دیگر داشته‌های درونی محیط نسبت داد که می‌توانند در تحقق اهداف برنامه‌ریزی مورد بهره‌برداری قرار گیرند و در شرایطی، به شکل‌گیری مزیت نسبی فضایی یا برتری مکانی که از مقایسه با محدوده‌های هم‌جوار یا هم‌سطح پدیدار می‌گردد، بینجامند. این قوت‌ها شامل توانمندی‌ها، منابع ارزشمند، ویژگی‌های خاص، وفاداری، دقت و نظم در عملکرد هستند که موجب تمایز یک محیط از سایرین می‌شوند و به دستیابی به اهداف کمک می‌کنند (Kalafsky & Sonnichsen, 2014, p. 3; Leigh, 2010: 126). در مقابل، ضعف‌ها به آسیب‌پذیری‌های درونی محیط اشاره دارند که تحت تأثیر تصمیمات داخلی ایجاد شده و مانعی برای موفقیت محسوب می‌شوند. ضعف‌ها می‌توانند شامل کمبود منابع، ناکارآمدی در مقایسه با رقبای، یا نارسایی‌های ساختاری باشند که توسعه منطقه‌ای را محدود می‌سازند (GÜREL and TAT, 2017: 996). قوت‌ها و ضعف‌ها هر دو به وضعیت فعلی و موجود محیط برنامه‌ریزی اشاره دارند (Vonk, et. al., 2007: 1700).

فرصت‌ها به عوامل بیرونی اطلاق می‌شوند که می‌توانند رشد و پیشرفت را برای منطقه به همراه داشته باشند. این عوامل معمولاً خارج از کنترل بازیگران درونی‌اند اما در صورت بهره‌برداری مناسب می‌توانند زمینه‌ساز بهبود عملکرد و ایجاد مزیت شوند. فرصت‌ها در واقع شرایط مساعدی در محیط خارجی‌اند که امکان کسب منافع و پیشرفت را فراهم می‌سازند (Wait and Govender, 2018: 6). اما، تهدیدها شامل عواملی هستند که می‌توانند مانع رشد شوند یا روند توسعه را با خطر مواجه کنند. این تهدیدها نیز ماهیتی بیرونی دارند و معمولاً از محدودیت‌ها، روندهای ناپایدار یا تغییرات محیطی ناشی می‌شوند که ممکن است در کوتاه‌مدت یا بلندمدت بر حیات و پایداری منطقه تأثیر منفی بگذارند (Hosseini and Shahanghi, 2016: 63). حسنی و شهانقی (۲۰۱۶: ۶۱) همچنین تأکید دارند که در بررسی فرصت‌ها و تهدیدها می‌بایست آینده‌نگری و تحلیل محیط آینده را نیز لحاظ کرد. توجه به این نکته حائز اهمیت است که غالب تعاریف ارائه شده برای چهارگانه سوات، عمدتاً در بستر سازمان و بنگاه اقتصادی شکل گرفته‌اند؛ از این رو، در انتقال آن‌ها به محیط برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، مصادیق آن‌ها باید متناسب با ماهیت فضایی، نهادی و اجتماعی گستره مورد مطالعه بازتعریف شوند.

علی‌رغم سادگی ظاهری این چارچوب، کاربست عملی آن همواره با چالش‌های همراه بوده است. مرور ادبیات نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از این چالش‌ها نه صرفاً ناشی از ضعف‌های اجرایی، بلکه ریشه در ابهام مفهومی و فقدان چارچوبی منسجم برای تعریف و طبقه‌بندی عوامل دارد. به‌عنوان مثال کلارک (۲۰۱۱: ۲۸۸ و ۲۹۷) اشاره می‌کند تدوین فهرست‌های کلیشه‌ای از چهارگانه سوات و فقدان یک ساز و کار عمیق به‌منظور تعیین قوت‌ها، ضعف‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها منجر به آن می‌شود که ماتریس سوات نتواند نقش مؤثری را در تدوین راهبردها و ساخت راه‌ها ایفا نماید. وی، همچنین، تأکید می‌کند که وجود چالش در به‌کارگیری ماتریس سوات، نه تنها می‌تواند ریشه در شکاف بین آموزش و عمل داشته باشد، بلکه می‌تواند ناشی از برداشت‌های نادرست مربیان و یا آموزش‌های غلطی که آن‌ها نیز در گذشته دیده‌اند باشد (Kalafsky & Sonnichsen, 2015: 2). لوه‌رک و همکاران (۲۰۲۱: ۲۱) نیز در همین راستا نشان می‌دهند که سوات و شناسایی اجزای آن شامل فرآیندی بسیاری پیچیده‌ای است که دانشجویان را برای درک کامل و به‌کارگیری موفق با چالش روبه‌رو می‌سازد.

کومن و رون (۲۰۰۹: ۵۶۷۷) نیز ضمن تأکید بر فقدان یک روش نظام‌مند برای شناسایی چهارگانه سوات، تمرکز بیش از حد بر فهرست‌های طولانی به جای عوامل کلیدی، و ناتوانی در نشان دادن روابط علی میان عوامل را از جمله دیگر کاستی‌های سوات برشمردند. ابهام در تمایز بین عوامل داخلی و خارجی، نادیده گرفتن جنبه‌های متضاد هر عامل (مانند ضعف‌های دارای جنبه‌های مثبت یا این حقیقت که گاهی اوقات پیش می‌آید که یک عامل هم می‌تواند قوت و هم ضعف باشد) و عدم محاسبه هزینه و فایده نیز از جمله دیگر انتقاداتی است که به زعم لی (۲۰۱۰: ۱۲۳) به سوات وارد است. این وضعیت باعث می‌شود که عبارات کلی و مبهمی به‌عنوان خروجی تحلیل تولید شود که قابلیت راهبری عمل را کاهش می‌دهد (Leigh: 2010: 120; Ghazinoory et. al., 2015: 43). ابهام در این عبارت‌ها مانع از آن می‌شود که پژوهشگران دقیقاً متوجه آن منبع یا داشته‌ای شوند که امکان بهره‌مندی از آن وجود دارد و یا اینکه می‌بایست برای جبران کاستی آن اندیشه‌ای صورت گیرد. همچنین، در این چنین حالتی بعضاً نمی‌توان به یک موافقت عام برای قرار دادن یک عامل ذیل یکی از چهارگانه‌ها رسید. علاوه‌براین، خوانش‌های متعدد و فقدان چارچوبی نظام‌مند برای شکل‌دهی به یک رویه مشخص زمینه را برای اثرگذاری سوگیری‌های شناختی بر تعاریف شناسایی‌کننده محیط داخلی و خارجی و چهارگانه سوات فراهم آورده است (Pickton and Wright, 1998: 106; GÜREL and TAT, 2017: 1004-1005). در مجموع، انتقادات مطرح‌شده را می‌توان در سه سطح به یکدیگر مرتبط دانست: نخست، ابهام در شناسایی و صورت‌بندی آنچه به‌عنوان عامل وارد ماتریس می‌شود؛ دوم، نبود معیارهای روشن و مشترک برای تعیین جایگاه عوامل در محیط درون و بیرون و سپس در چهارگانه سوات؛ و سوم، غلبه توصیف بر تبیین و در نتیجه ضعف پیوند میان عوامل شناسایی‌شده و تدوین راهبرد.

بنا بر آنچه از کارکرد، ورودی‌های ماتریس، محیط‌های درون و بیرون، چهارگانه سوات و انتقادات صورت گرفته بر آن بیان شد، به نظر می‌رسد بخشی از چالش‌های سوات نه به فقدان عوامل و شرایط واقعی در محیط برنامه‌ریزی، بلکه به نحوه شناخت، صورت‌بندی و طبقه‌بندی آن‌ها در قالب ماتریس بازمی‌گردد. به عبارت دیگر، فاصله‌ای میان آنچه در محیط برنامه‌ریزی وجود دارد و نحوه‌ای که استفاده‌کنندگان آن را در قالب عوامل، محیط‌های درون و بیرون و چهارگانه سوات بازنمایی می‌کنند، می‌تواند شکل گرفته باشد و همین امر به این پرسش دامن می‌زند که آنچه در سطح تجربی به‌عنوان سوات می‌بینیم، تا چه اندازه بازنمایی مناسبی از واقعیت‌های مولد آن است؟ بدین‌منظور، ضروری است تا مسیر تجربه تا واقعیت را طی نمود و خوانشی مجدد از ماتریس و اجزای اصلی آن به دست داد. بدین‌طریق می‌توان با تعریف یک سازوکار نظام‌مند شرایط را به نحوی فراهم آورد تا شکاف بین تجربه و واقعیت به حداقل ممکن رسیده و سوات عملکرد موثرتری را از خود نشان دهد. در میان سنت‌های فکر موجود، هستی‌شناسی واقع‌گرایی انتقادی می‌تواند به این گذار کمک کند. این سنت از یک طرف زمینه را برای پی بردن به حقیقت پنهان در زیر ساختارها و تلاش برای نقد و اصلاح آن‌ها فراهم می‌آورد. از طرف دیگر، هستی‌شناسی آن واقعیت را به سه سطح تقسیم می‌کند. اول، سطح تجربی، که حوزه‌ای از رویدادهاست که ما آن‌ها را مستقیم یا غیر مستقیم تجربه می‌کنیم. در این سطح رویدادها یا موضوعات می‌توانند سنجش شده و به‌طور تجربی و اغلب از طریق فهم مشترک قابل توضیح باشند. سطح میانی، شامل حوزه بالفعل است. در این فیلتر تجربه انسانی وجود ندارد و رویدادها فارغ از تجربه‌شدن یا نشدن رخ می‌دهند. در نهایت سطح سوم، یعنی حوزه واقعی است. در این سطح، خواصی ذاتی در یک اژه وجود دارند که به‌عنوان نیروهای سببی به‌وجود آورنده‌ی رویدادها عمل می‌کنند (Bhaskar, 1975/2008: 46-52; Dadashpoor and Rostami, 2019: 114-115).

برآیند مباحث نظری نشان می‌دهد که سوات صرفاً چارچوبی برای فهرست کردن قوت‌ها، ضعف‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها نیست، بلکه فرایندی است که در آن واقعیت‌های محیط برنامه‌ریزی ابتدا در قالب عوامل یا نقاط شناسایی و صورت‌بندی شده، سپس بر اساس نسبت آن‌ها با سیستم مورد مطالعه و معیارهای به‌کاررفته در محیط‌های درون و بیرون جای می‌گیرند و در نهایت در قالب چهارگانه سوات برای پشتیبانی از تدوین راهبرد تلفیق می‌شوند. از این منظر، کارآمدی سوات نه تنها به شناسایی عوامل مناسب، بلکه به چگونگی شناخت، صورت‌بندی و طبقه‌بندی آن‌ها وابسته است. باین‌حال، مرور ادبیات نشان داد که در هر یک از این مراحل، به‌ویژه در تعیین آنچه به‌عنوان عامل وارد ماتریس می‌شود، تمایز میان محیط‌های درون و بیرون و نسبت‌دادن عوامل به چهارگانه سوات، ابهام‌ها و خوانش‌های متفاوتی وجود دارد. این ابهام‌ها می‌توانند فاصله‌ای میان واقعیت‌های محیط برنامه‌ریزی و بازنمایی آن‌ها در ماتریس ایجاد کنند و در نتیجه، قابلیت سوات برای پشتیبانی از تصمیم‌گیری و تدوین راهبرد را تحت تأثیر قرار دهند. بنابراین، بازخوانی سوات را می‌توان تلاشی برای بازاندیشی در این فرایند شناخت و بازنمایی دانست؛ به‌گونه‌ای که با اتکا به تمایز میان سطوح تجربی، بالفعل و واقعی، مبنایی روشن‌تر برای شناسایی عوامل، تعیین جایگاه آن‌ها در محیط‌های درون و بیرون و طبقه‌بندی آن‌ها در چهارگانه سوات فراهم شود.

۳. روش پژوهش

همانطور که پیشتر توضیح داده شد، ادامه حیات ماتریس سوات در گرو استفاده درست و بازخوانی آن و اجزای تشکیل‌دهنده‌اش متناسب با گستره شهر و منطقه است. در همین راستا، مطالعه حاضر درصدد است تا به‌منظور رسیدن به فهمی مشترک و کمتر مناقشه‌انگیز و در راستای تعدیل خوانش‌های متعدد و کاستن از سردرگمی، ابهام و چندگانگی به‌وجود آمده، به بازخوانی ماتریس سوات و اجزای تشکیل‌دهنده آن بپردازد. در حقیقت، این تصور وجود دارد که فهم امروز پژوهشگران از ماتریس سوات به‌نوعی به خود آن‌ها و آموزه‌های‌شان وابسته بوده و همین امر زمینه‌ساز شکل‌گیری ابهام و چندگانگی موجود شده است. حال آنکه با فرض

اینکه موضوع مورد مطالعه، یعنی روابط، تمایزها و سازوکارهای مفهومی‌ای که ماتریس سوات بر آن‌ها استوار است، صرفاً محصول ادراک استفاده‌کنندگان نیست و می‌توان برای آن‌ها وجودی مستقل از برداشت‌های فردی قائل شد؛ می‌توان انتظار داشت تا به فهمی مشترک و نظام‌مندتر از ماتریس و اجزای تشکیل‌دهنده آن دست یافت. لذا، این پژوهش در چارچوب رهیافت واقع‌گرایی انتقادی قرار می‌گیرد و از هستی‌شناسی واقع‌گرایی عمیق و معرفت‌شناسی نوواقع‌گرایی برخوردار است (Mohammadpour, 2018: 201-214). برخلاف اثبات‌گرایان که واقعیت را به واقعیت تجربی محدود می‌دانند و متناسب با این تفکر صرفاً به معرفت تجربی برای شناسایی واقعیت بسنده می‌کنند، واقعیت ذیل رهیافت مذکور دارای سه لایه تجربی، بالفعل و واقعی است (Bhaskar, 1975/2008: 46-52). علم برای واقع‌گرایی انتقادی، شناسایی ساختارها و نهادهای اجتماعی عمیق مانند موجودیت‌ها، قوای علی و سازوکارهای مولد است. بر این اساس، فرایند تحلیل در این پژوهش بر مبنای منطق شش‌مرحله‌ای واقع‌گرایی انتقادی دانرمارک و همکاران (۲۰۰۲) سامان یافته است (جدول ۱)؛ فرایندی که از توصیف واقعیت تجربی آغاز می‌شود، با وضوح تحلیلی و استفاده ادامه می‌یابد، از طریق پس‌کاوی به تبیین سازوکارهای زیربنایی می‌رسد و سپس با مقایسه، انتزاع و عینیت‌بخشی و زمینه‌مندسازی، تبیین حاصل را مورد بازبینی و در بستر مورد مطالعه صورت‌بندی می‌کند. در این چارچوب، پس‌کاوی صرفاً یک تکنیک برای تولید مفهوم نیست، بلکه منطق پیوند دادن سطح تجربی داده‌ها با سازوکارهای احتمالی مولد و زیربنایی آن‌هاست. (Blakie, 2000: 144-152; Goleij and Sharifzadegan, 2022: 132; Danermark et. al. 2002: 109-111; Ehsani Moghadam et. al., 2020: 7).

جدول ۱- فرایند تحلیل بر مبنای منطق شش‌مرحله‌ای واقع‌گرایی انتقادی دانرمارک و همکاران

ردیف	مرحله	سطح واقعیت	اقدام
۱	توصیف	تجربی	ثبت پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان
۲	وضوح تحلیل	تجربی-بالفعل	کدگذاری و دسته‌بندی مضامین
۳	استفهام	بالفعل	شناسایی تناقض‌ها و ابهام‌ها
۴	پس‌کاوی	واقعی	استخراج سازوکارهای مولد (مثل «نقطه به‌عنوان جزء» و «کنترل‌پذیری»)
۵	مقایسه	واقعی-بالفعل	مقایسه با ادبیات
۶	عینیت‌بخشی	بالفعل-تجربی	بازتعریف سوات در بستر شهرسازی

با توجه به خطاپذیر و اصلاح‌پذیر بودن معرفت در چارچوب واقع‌گرایی انتقادی، در گام نخست لازم بود برداشت‌ها و تفسیرهای متخصصان دربارهٔ ماتریس سوات و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن گردآوری شود. بر این اساس، داده‌های پژوهش از طریق یک پرسشنامهٔ نیمه‌ساخت‌یافته با پرسش‌های باز^۱ و با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند گردآوری شد. اگرچه در واقع‌گرایی انتقادی معمولاً از مصاحبه‌های عمیق استفاده می‌شود، اما با توجه به در دسترس نبودن اساتید از یک طرف و تأکید بر شناسایی سازوکارهای مفهومی مولد ابهام در سوات و نه تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان از طرف دیگر، این پرسشنامه نیمه‌ساخت‌یافته با پرسش‌های باز، امکان گردآوری گسترده برداشت‌ها را فراهم کرد و سپس از طریق پس‌کاوی به سطح سازوکارهای مولد ارتقا یافتند. سؤالات این پرسشنامه بر سؤالات و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن منطبق بود و با هدف درک درک اساتید شهرسازی از آن‌ها نگارش شده بودند. پیش از ارسال پرسشنامه‌ها، نگارندگان که هر دو از اعضای هیئت علمی هستند، سؤال‌ها را بررسی کرده و آن‌ها را با چندتن از همکاران دانشگاهی خود به

^{۱۱} کارکرد ماتریس سوات چیست؟ نقاط، که به‌طور مصطلح در تعبیری مانند «نقطه قوت»، «نقطه ضعف»، «نقطه تهدید» و «نقطه فرصت» به کار می‌روند، به چه چیزی در محدودهٔ برنامه‌ریزی ارجاع دارند؟ محیط بیرون و درون در ماتریس سوات به چه معناست، چه ویژگی‌هایی دارند و چگونه باید تعیین شوند؟ قوت‌ها چیستند؟ ضعف‌ها چیستند؟ فرصت‌ها چیستند؟ تهدیدها چیستند؟

اشتراک گذاشتند تا از وضوح، تناسب و کفایت مفهومی پرسش‌ها اطمینان حاصل شود. پس از اصلاح صورت‌بندی پرسش‌ها و ساده‌سازی آن‌ها متناسب با بازخوردهای دریافتی، پرسشنامه در اختیار ۲ فرد واجد شرایط قرار گرفت، تا ضمن پاسخگویی به سؤال‌های باز با طرح پرسش‌های احتمالی، نگارندگان را در وضوح بخشیدن بیشتر به سؤالات یاری رسانند. در منطق دانرمارک و همکاران (۲۰۰۲)، این مرحله را می‌توان در سطح «توصیف» در نظر گرفت؛ یعنی ثبت و صورت‌بندی آنچه مشارکت‌کنندگان درباره سوات می‌گویند، بدون اینکه این ادراک‌ها مستقیماً معادل واقعیت مورد مطالعه تلقی شوند. از این‌رو، پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان در این پژوهش نه به‌عنوان تعریف نهایی سوات، بلکه به‌عنوان بازنمایی‌های تجربی و معرفتی موجود درباره آن مورد استفاده قرار گرفتند.

جامعه‌ی آماری این تحقیق را اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های دولتی تشکیل می‌دهند که رشته شهرسازی در آن‌ها تدریس می‌شود. دو دلیل اصلی برای این انتخاب وجود داشت: نخست، این اساتید مستقیماً با پروژه‌های حرفه‌ای که انجام می‌دهند در ترجمان واقعیت‌های محیط برنامه‌ریزی و بازنمایی آن‌ها در ماتریس سوات نقش دارند؛ و دوم اینکه آن‌ها با مسئولیت آموزشی که به دوش می‌کشند و با تربیت اساتید و حرفه‌مندان آینده به‌طور غیرمستقیم در این ترجمان سهیم هستند. بنابراین، دیدگاه آنان در این پژوهش نه به‌عنوان داوری نهایی درباره ماهیت سوات، بلکه به‌عنوان بخشی از سطح تجربی و معرفتی‌ای در نظر گرفته شد که باید از طریق تحلیل انتقادی از آن فراتر رفت.

پس از مراجعه به پایگاه‌های مرتبط در مجموع ۲۹ دانشگاه و ۱۷۶ عضو هیئت علمی شناسایی شدند. از آنجایی که امکان مصاحبه حضوری با همه‌ی این اساتید فراهم نبود، شیوه‌ی گردآوری داده از طریق رایانامه صورت گرفت. بنابراین، به پایگاه‌های آن ۲۹ دانشگاه مراجعه شد، رایانامه اساتید استخراج گردید و پرسشنامه به همراه نامه‌ی دعوت به مشارکت در تحقیق برای آن‌ها ارسال شد. با توجه نرخ پایین بازگشت نامه‌ها در این شیوه از گردآوری اطلاعات، نمونه‌گیری از بین این ۱۷۶ نفر صورت نگرفت و نامه مذکور برای همه‌ی آن‌ها ارسال شد. همچنین، پس از گذشت حدود یک و ماه نیم از ارسال اولین نامه، مجدداً نامه‌ی یادآوری برای اساتید ارسال شد. در مجموع پس از دو مرحله ارسال پرسشنامه و ارائه درخواست به اعضای هیئت علمی جهت مشارکت در موضوع تعداد ۱۹ پاسخ دریافت گردید. در میان پاسخ‌ها، مواردی نیز وجود داشتند که مشارکت‌کنندگان برای تبیین دیدگاه خود به یک یا چند مقاله ارجاع می‌دادند؛ مقالاتی که از نظر آنان بازتاب‌دهنده دیدگاه مورد نظرشان بود. همچنین، برخی از مشارکت‌کنندگان با ارسال شماره تماس و یا اعلام آمادگی جهت مصاحبه حضوری با نگارندگان همکاری داشتند. علاوه بر پاسخ‌های به‌دست آمده از سوی اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های دولتی، از تعدادی دیگر از متخصصان، اساتید و پژوهشگران این حوزه نیز به‌صورت هدفمند درخواست مشارکت شد. در بررسی اولیه پاسخ‌های دریافتی توسط پژوهشگران، مفاهیم یا کدهای جدیدی که به گسترش مجموعه مفاهیم شناسایی‌شده منجر شود، ظهور نکرد. با توجه به هدف پژوهش که شناسایی و صورت‌بندی تنوع دیدگاه‌ها درباره مفاهیم سوات بود، این وضعیت به‌عنوان نشانه‌ای از کفایت مفهومی داده‌ها در نظر گرفته شد و گردآوری داده‌ها با ۳۰ مشارکت‌کننده خاتمه یافت. ۱۳ درصد از مشارکت‌کنندگان دارای مدرک کارشناسی‌ارشد و ۸۷ درصد دکتری تخصصی شهرسازی داشتند. همچنین، ۶۰ درصد از مشارکت‌کنندگان را آقایان و ۴۰ درصد از آن‌ها را خانم‌ها تشکیل می‌دادند. مشارکت‌کنندگان به دانشگاه‌های تربیت مدرس، تهران، علم و صنعت، هنر اصفهان، خلیج فارس، شیراز، یزد، حکیم سبزواری، بجنورد و زابل متعلق بودند.

پس از گردآوری پاسخ‌ها، داده‌های متنی با استفاده از تحلیل محتوای کیفی با رویکرد استقفا‌ی مورد تحلیل قرار گرفتند. در این مرحله، هدف صرفاً توصیف فراوانی یا اشتراک دیدگاه‌ها نبود، بلکه تلاش شد از خلال پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان، مفاهیم، تمایزها، روابط و نقاط ابهامی که در فهم سوات وجود داشتند آشکار شود. به این ترتیب، تحلیل از سطح «چه گفته شده است؟» به سوی «این گفته‌ها چه مفروضات و تمایزهای مفهومی را آشکار می‌کنند؟» حرکت کرد. بدین‌منظور ابتدا پاسخ‌ها بر اساس پرسش‌ها

تنظیم و سازمان‌دهی شدند، سپس بعد از مطالعهٔ چندبارهٔ پاسخ‌ها توسط پژوهشگران، کدگذاری اولیه انجام شد. لازم به ذکر است، که کدگذاری‌ها به‌صورت موازی توسط هر دو پژوهشگر انجام شده و سپس نتایج با یکدیگر به اشتراک گذاشته می‌شد تا از صحت کدگذاری‌ها اطمینان حاصل شود. پس از پایان کدگذاری، کدهای استخراج‌شده با یکدیگر مقایسه شد و در موارد مشابه، متفاوت یا مبهم، متن اصلی پاسخ‌ها مجدداً بررسی و درباره نام‌گذاری، رمزبندی و تفسیر کدها بحث شد تا توافق حاصل شود. در گام بعد، کدهای مرتبط در قالب مضامین و مقوله‌های مفهومی دسته‌بندی شدند. در این بخش تأکید بر اجتماع و نه اشتراک بود. به عبارت دیگر، فارغ از هرگونه نگاه آماری تلاش بر آن بود تا تمام ادراکات موجود در میان سخنان مشارکت‌کنندگان احصا شده و ارائه گردند. از این رو، تلاش شد هیچ دیدگاهی صرفاً به دلیل آنکه توسط تعداد کمتری از مشارکت‌کنندگان مطرح شده است، از فرایند تحلیل حذف نشود. به عبارت دیگر، یک دیدگاه که فقط یک نفر از مشارکت‌کنندگان به آن اشاره کرده بود، ارزشی برابر با دیدگاهی داشت که چندین تن به آن پرداخته بودند. از این منظر، تفاوت‌ها و حتی موارد منفرد در پاسخ‌ها صرفاً به‌عنوان پراکندگی دیدگاه‌ها تلقی نشدند، بلکه در مواردی که حاوی تمایز یا معنای مفهومی بودند، به‌عنوان سرخ‌هایی برای بررسی سازوکارهای احتمالی شکل‌دهنده به خوانش‌های متفاوت سوات حفظ شدند.

برای افزایش اعتمادپذیری تحلیل، ارتباط میان کدها و مضامین با متن اولیه پاسخ‌ها در طول فرایند تحلیل به‌طور مستمر بررسی شد تا مضامین نهایی از داده‌های گردآوری‌شده فاصله نگیرند. همچنین، همانطور که ذکر شد، کدگذاری مستقل توسط دو پژوهشگر و مقایسهٔ نتایج و دستیابی به توافق از طریق بحث و بازبینی مشترک، به کاهش تأثیر تفسیر فردی پژوهشگران کمک کرد. علاوه بر این، در فرایند تحلیل تلاش شد تنوع دیدگاه‌های مشارکت‌کنندگان حفظ شود و دیدگاه‌های متفاوت یا متعارض نیز در صورت ارتباط با پرسش‌های پژوهش در شکل‌دهی مقوله‌ها لحاظ شوند.

در ادامه، تحلیل پس‌کاوانه در سه مرحله انجام شد. نخست، مضامین و تمایزهای استخراج‌شده از داده‌ها با مفاهیم و تعاریف موجود در ادبیات سوات و برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای مقایسه شدند تا موارد هم‌خوانی، تفاوت و ناسازگاری میان خوانش تجربی مشارکت‌کنندگان و صورت‌بندی‌های نظری موجود مشخص شود. دوم، با عبور از توصیف این تفاوت‌ها، تلاش شد مفاهیم انتزاعی‌تری از روابط میان «عامل»، «محیط درون و بیرون» و «چهارگانهٔ سوات استخراج شود؛ به‌گونه‌ای که این مفاهیم صرفاً بازتاب واژگان مشارکت‌کنندگان نباشند، بلکه بتوانند روابط و شرایط زیربنایی شکل‌دهندهٔ این خوانش‌ها را توضیح دهند. سوم، مفاهیم و روابط انتزاع‌شده مجدداً در بستر برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای قرار گرفتند و از نظر توانایی آن‌ها برای توضیح و صورت‌بندی منسجم‌تر اجزای سوات مورد ارزیابی قرار گرفتند. این فرایند امکان داد که حرکت تحلیل از سطح تجربی «آنچه مشارکت‌کنندگان درباره سوات می‌گویند» به سطح مفهومی «چگونگی شکل‌گیری این خوانش‌ها» و سپس به سطح کاربردی «چگونگی صورت‌بندی سوات در بستر برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای» دنبال شود.

۴. یافته‌ها

متناسب با آنچه که از ماتریس سوات انتظار می‌رود و اجزایی که دارد و همچنین پرسش‌های پرسیده شده از مشارکت‌کنندگان، تحلیل محتوای پاسخ‌ها به شناسایی چهار دسته اصلی شامل «کارکرد ماتریس سوات»، «ماهیت نقاط در ماتریس سوات»، «ماهیت محیط درون و بیرون در ماتریس سوات» و «چهارگانه سوات» انجامید (جدول ۲). این چهار دسته دربرگیرندهٔ برداشت‌ها و تفسیرهای مشارکت‌کنندگان از سوات هستند و در این بخش، یافته‌ها در سطح تجربی و بر اساس آنچه در پاسخ‌های آنان بیان شده است گزارش می‌شوند. در ادامه، هر یک از این دسته‌ها و اشتراکات و افتراقات موجود در میان پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان توضیح داده می‌شود.

جدول ۲- کدگذاری‌های باز، ثانویه و محوری متون مستخرج از پرسشنامه‌ها

کدهای باز		کدهای ثانویه	کدهای محوری
کارکرد ماتریس سوات		شناختن وضع موجود؛ تحلیل کردن وضع موجود؛ شناسایی کردن	شناخت و تجزیه و تحلیل وضع موجود
		نشان دادن؛ ارائه کردن؛ ترسیم کردن؛ فهرست کردن	بازنمایی اطلاعات
		تفکیک کردن؛ سازمان دهی کردن؛ دسته بندی کردن؛ تفسیر کردن؛ بازتعریف کردن؛ استخراج	صورت بندی و سازمان دهی داده ها
		چهارگانه از مرحله شناخت؛ روی هم گذاشتن	ارزیابی وضعیت
		ارزیابی کردن؛ سنجیدن نسبت به اهداف	تدوین راهبردها
		پیدا کردن استراتژی؛ راهبرد ساختن؛ تدوین راهبرد؛ استخراج راهبردها؛ انتخاب راهبردها؛ راه ساختن؛ تصمیم گرفتن؛ استفاده کردن به بهترین نحو از منابع	
ماهیت «نقاط» در ماتریس سوات		منابع؛ ظرفیت ها؛ خود مؤلفه ها؛ عنصرها؛ داشته ها؛ دارایی های محدود برنامهریزی؛ پتانسیل های یک سوژه؛ قابلیت های یک سوژه؛ دارایی ها؛ مزیت ها؛ توانمندی ها؛ کاستی ها؛ موانع؛ محدودیت های شهر؛ عناصر سیستم؛ پتانسیل های بالقوه و بالفعل؛ امکانات بالقوه؛ نداشته ها	موجودیت ها و داشته ها
		مشکلات درونی؛ محدودیت های ساختاری؛ ویژگی هایی که در خود محدود وجود دارند؛ ویژگی ها یا شرایط واقعی؛ صفات اطلاق شده به پدیده؛ صفات مؤلفه های ابعاد مختلف در محدوده برنامهریزی؛ ویژگی های ذاتی؛ ویژگی هایی که اضافه می شوند؛ ویژگی های کمی و کیفی سیستم؛ وضعیت؛ ظرفیت	ویژگی ها و حالات
		عوامل خارجی بیرونی؛ عوامل مؤثر بر وضعیت و توسعه شهر؛ نیروها؛ عوامل زمینه ای؛ محرک های توسعه یا موانعی در برابر آن؛ ظرفیت ها و موانع توسعه شهر	عوامل و نیروهای مؤثر
		فرایندهای مؤثر بر آینده؛ روندها یا تحولات	پویایی ها و فرایندها
		امیدها؛ پیش شرط های لازم برای اعمال کنترل	مفاهیم انتزاعی
ماهیت محیط درون و بیرون در ماتریس سوات		مرز محدود برنامهریزی؛ نگاه جغرافیایی؛ نیروهای درون شهر یا منطقه؛ نیروهای بیرون شهر یا منطقه؛ مرزهای جغرافیایی و ذهنی	فضایی - جغرافیایی
		قابلیت مداخله و تغییر؛ قابلیت همسو شدن؛ قوانین؛ آنجایی که می توان مستقیم عمل کرد و آنجایی که این امکان وجود ندارد؛ امکان کنترل؛ در کنترل مستقیم و خارج از کنترل مستقیم؛ حوزه اختیارات؛ تحت کنترل و مدیریت برنامهریزان و مدیران محلی بودن؛ در اختیار بودن یا نبودن؛ تا جایی که یک پدیده بر آن مقیاس کنترل دارد؛ در اختیار یا خارج از توانایی یا قدرت شهر؛ نگاه سازمانی؛ در مجموعه مدیریت شهری یا منطقه ای یا خارج از آن؛ تبیین شدن در نظام مورد سنجش یا تبیین شدن در نظامی غیر از نظام مورد سنجش	نهادی - کنترلی
		تأثیر مستقیم بر ابعاد مختلف شهر و منطقه یا تأثیر غیرمستقیم؛ ناشی شدن از ظرفیت های درون و بیرون	علی - تأثیرگذاری
		بالفعل و بالقوه بودن؛ نگاه زمانی داشتن؛ نگاه آینده نگرانه و حال نگرانه؛ وضع موجود و موقعیت های محتمل؛ دیرند یا طول عمر؛ عمر کوتاه و ظهور و زوال سریع (بیرون)، عمر بلندتر و امکان کنترل بیشتر (درون)	زمانی - وضعیتی
		پروژه محور و موضوع محور بودن؛ سیال بودن؛ نبود شیوه نامه مشخص برای تعیین درون و بیرون	نسبی/وابسته به موضوع و مقیاس
چهارگانه سوات	قوت	ظرفیت ها؛ دارایی ها؛ ویژگی های مثبت درونی؛ قابل اتکا بودن؛ پایدار بودن؛ قابل استفاده بودن؛ تحت کنترل نسبی مدیریت بودن؛ اهرم کمکی در دستیابی به اهداف؛ زمینه پیشبرد اهداف؛ نقش تسهیلگر	تعریف و ماهیت قوت
		نسبی بودن؛ مقایسه با اهداف؛ مقایسه با استانداردها؛ وابستگی به مقیاس برنامهریزی؛ وابستگی به هدف برنامهریزی	معیار تشخیص قوت
		عینی بودن؛ خبری بودن؛ مبتنی بودن بر عامل اثرگذار؛ «وجود»؛ «داشتن»؛ بالا؛ غنی؛ بالاتر؛ باثبات؛ همبستگی؛ مناسب؛ سازگار؛ باکیفیت؛ خوب؛ کارآمد	نحوه صورت بندی و نگارش قوت

	ضعف	تعریف و ماهیت ضعف	محدودیت‌ها؛ نارسایی‌ها؛ کمبودها؛ کاستی‌های درونی؛ قابل مشاهده بودن در وضعیت موجود؛ اختلال در عملکرد سیستم؛ بازدارندگی از توسعه؛ مانع دستیابی به اهداف یا راهبردها
		معیار تشخیص ضعف	مقایسه با استانداردها؛ مقایسه با الگوهای مطلوب؛ تمایز ضعف از ویژگی ذاتی محدوده؛ امکان تغییر یا جلوگیری؛ جهت منفی اثر بر دستیابی به اهداف
		نحوه صورت‌بندی و نگارش ضعف	نبود؛ فقدان؛ ضعف؛ عدم؛ نامتناسب؛ کمبود؛ پایین؛ ناکارآمد؛ ناهماهنگ؛ دور؛ نابرابر
	فرصت	تعریف و ماهیت فرصت	شرایط مثبت بیرونی؛ عوامل مثبت بیرونی؛ روندهای مثبت بیرونی؛ خارج از کنترل سیستم داخلی؛ بالقوه بودن؛ احتمالی بودن؛ کمک به توسعه؛ قابلیت بهره‌برداری به کمک ظرفیت‌های درونی
		معیار تشخیص فرصت	مساعد بودن نسبت به اهداف توسعه؛ بیرونی بودن؛ قابلیت بهره‌برداری؛ ارتباط با قوت‌ها و ظرفیت‌های درونی؛ امکان تبدیل شدن به فرصت راهبردی
		نحوه صورت‌بندی و نگارش فرصت	مشخص بودن عامل بیرونی؛ مشخص بودن منشأ عامل؛ بیان نحوه ارتباط با اهداف توسعه؛ سرمایه‌گذاری؛ حمایت؛ گرایش؛ همکاری؛ امکان ایجاد
	تهدید	تعریف و ماهیت تهدید	عوامل منفی بیرونی؛ روندهای منفی بیرونی؛ تحمیلی بودن؛ کنترل‌ناپذیر بودن؛ بالقوه بودن؛ محدود کردن فرصت‌های توسعه؛ ایجاد اختلال در تحقق اهداف
		معیار تشخیص تهدید	نسبی بودن؛ سنجش بر اساس اهداف؛ سنجش بر اساس نیازها؛ بیرونی بودن؛ جهت منفی اثر؛ محدودکنندگی نسبت به اهداف توسعه
		نحوه صورت‌بندی و نگارش تهدید	مشخص بودن عامل بیرونی منفی؛ مشخص بودن نوع عامل؛ بحران؛ نبود؛ عدم؛ وجود؛ افزایش؛ کاهش؛ تضعیف

۱.۴. کارکرد ماتریس سوات

نتایج حاصل از کدگذاری و دسته‌بندی پاسخ‌های مرتبط با کارکردهای ماتریس سوات حاکی از آن است که پاسخ‌دهندگان کارکردهای متنوع و در عین حال به‌هم‌پیوسته‌ای را برای ماتریس سوات، از شناخت و تحلیل وضع موجود، تا استفاده از آن برای بازنمایی اطلاعات، صورت‌بندی و سازمان‌دهی داده‌ها، ارزیابی وضعیت و در نهایت تدوین راهبرد، قائل هستند (جدول ۲).

در بخشی از پاسخ‌ها ماتریس سوات به‌عنوان ابزاری برای «شناخت و تجزیه و تحلیل وضع موجود» معرفی شده است. در این پاسخ‌ها، عبارتهایی مانند «شناختن وضع موجود» و «تحلیل کردن وضع موجود» به‌عنوان کارکرد سوات مطرح شده بود. یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۹) در این خصوص می‌گوید: «کارکرد آن برای تحلیل بهتر وضع موجود و انتخاب استراتژی‌های مناسب که استفاده از نقشه سوات و در نهایت در طرح پیشنهادی به پروژه کمک می‌کند.» در مقابل، دسته‌ای دیگر از پاسخ‌ها به کارکرد «بازنمایی اطلاعات» تأکید دارند؛ در این پاسخ‌ها، ماتریس با افعالی همچون «نشان دادن»، «ارائه کردن»، «ترسیم کردن» و «فهرست کردن» توصیف شده بود. به‌عنوان مثال یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۴) کارکرد سوات را این‌چنین توضیح می‌دهد: «ترسیم تصویری از محدوده مطالعه بر پایه امکانات و پتانسیل‌ها و عوامل محدود کننده توسعه».

کارکرد دیگری که مشارکت‌کنندگان بر آن تأکید داشتند «صورت‌بندی و سازمان‌دهی داده‌ها» بود. مشارکت‌کنندگان در این دسته، از مفاهیمی مانند «تفکیک کردن»، «دسته‌بندی کردن»، «سازمان‌دهی کردن»، «تفسیر کردن» و «روی هم گذاشتن» استفاده کردند. در برخی پاسخ‌ها، این صورت‌بندی به ترکیب و دسته‌بندی اطلاعات حاصل از تحلیل‌های پیشین برنامه‌ریزی در قالب چهارگانه قوت، ضعف، فرصت و تهدید اشاره داشت. پاسخ‌دهنده‌ی شماره‌ی ۲۵ به‌عنوان مثال این‌چنین بیان می‌کند: «ساختاری

جهت روی هم گذاری تحلیل های موضوعی مستخرج از نظام های مطالعاتی جهت تحلیل چند بعدی و تعاملی از کل مباحث و تولید راهبردهای «ممکن» علاوه بر این، برخی پاسخ های دریافتی به «کارکرد ارزیابانه» ماتریس اشاره دارند. در این پاسخ ها، ارزیابی سوات صرفاً به معنای توصیف وضعیت نبود، بلکه به چگونگی صورت بندی وضعیت در ارتباط با هدف برنامه ریزی نیز ارجاع داشت. بخش قابل توجهی از پاسخ ها نیز به کارکرد مرتبط با «تدوین راهبرد» ماتریس اشاره داشتند. مشارکت کنندگان در این دسته از عباراتی مانند «پیدا کردن راهبرد»، «تدوین راهبرد» و «استخراج راهبرد» استفاده کردند.

توصیف پاسخ ها در سطح تجربی نشان داد که مشارکت کنندگان کارکردهای متنوعی برای سوات قائل اند. لذا، از دید پاسخ دهندگان سوات نه به عنوان ابزاری تک کارکردی، بلکه به صورت زنجیره ای از فعالیت های شناخت، صورت بندی، ارزیابی و در نهایت راهبرد سازی باز نمایی شده است. اما پس کاوی این تنوع، یک سازوکار مولد زیربنایی را آشکار می کند: تقلیل کارکرد سازمان دهی به کارکرد شناخت. در سطح تجربی، مشارکت کنندگان «شناخت وضع موجود» را هم ارز با «کارکرد سوات» می گیرند؛ حال آنکه در سطح واقعی، شناخت وضع موجود پیش نیاز ورود به ماتریس است، نه خود کارکرد ماتریس. این سازوکار مولد، در سطح ساختاری، ریشه در این دارد که در ادبیات شهر سازی، سوات غالباً به عنوان «ابزار تحلیل» معرفی می شود، نه «چارچوب سازمان دهی شناخت تحلیل شده». بنابراین، تنوع کارکردهای گزارش شده در سطح تجربی، در سطح واقعی به یک تقلیل واحد بازمی گردد: سوات به ابزار شناخت اولیه فرو کاسته شده است، در حالی که کارکرد متمایز کننده ی آن، صورت بندی شناخت پیشاپیش تحلیل شده در جهت تدوین راهبرد است.

۲.۴. ماهیت «نقاط» در ماتریس سوات

در پاسخ به پرسش مربوط به اینکه «نقاط» در اصطلاحاتی مانند نقطه قوت، نقطه ضعف، نقطه فرصت و نقطه تهدید به چه چیزی ارجاع دارند، پنج صورت متفاوت در داده ها شناسایی شد: موجودیت ها و داشته ها، ویژگی ها و حالات، عوامل و نیروهای مؤثر، پویایی ها و فرایندها، و مفاهیم انتزاعی (جدول ۲). در بخشی از پاسخ ها، «نقطه» به مثابه موجودیتی عینی یا نیمه عینی در نظر گرفته شده است؛ به این معنا که افراد آن را به چیزهایی مانند منابع، دارایی ها، داشته ها، ظرفیت ها، پتانسیل ها، امکانات، و در مقابل به نداشته ها، کاستی ها و محدودیت ها ارجاع داده اند. پاسخ دهنده ی ۱۶ در این خصوص می گوید: «این نقاط دقیقاً همان داشته ها، منابع یا دارایی های محدوده برنامه ریزی هستند و می بایست عیناً در ماتریس سوات بازتاب داده شوند. به عنوان مثال اگر پس از بررسی ها در محدوده برنامه ریزی نرخ باسوادی بالاست، بعضاً در ماتریس نوشته می شود «نرخ باسوادی بالا» حال آنکه این نرخ باسوادی ابداً یکی از داشته های محدوده برنامه ریزی نیست. آنچه داشته است جمعیت باسواد است.» برداشتی دیگر از «نقاط» حاکی از این است که آن ها نه به یک چیز یا پدیده، بلکه به ویژگی ها، صفات یا حالات نسبت داده شده به آن ها اشاره دارند. در این برداشت، مواردی مانند ویژگی های موجود، ویژگی های ذاتی یا اکتسابی، شرایط واقعی و نیز ویژگی های کمی و کیفی سیستم به عنوان مصادیق «نقاط» در نظر گرفته شده اند.

تصور قابل توجه دیگر، اطلاق نقاط به عوامل و نیروهای اثرگذار بر وضعیت و توسعه محدوده برنامه ریزی، و حتی گستره های فراتر از آن، توسط مشارکت کنندگان است. در این دریافت، عوامل در سطوح مختلف (از خرد تا کلان)، نیروها، عوامل زمینه ای، و نیز محرک ها یا موانع توسعه به عنوان مصادیق «نقطه» مطرح شده اند. علاوه بر این، در برخی پاسخ ها «نقطه» نه به وضعیتی ایستا، بلکه به پویایی ها و تغییرات زمانی ارجاع داده شده است. در این چارچوب، روندها، تحولات و فرایندهای مؤثر بر آینده به عنوان مصادیق آن مطرح شده اند. در نهایت، تعداد محدودی از پاسخ ها «نقطه» را به مفاهیم انتزاعی یا برساخته های ذهنی نسبت داده بودند؛ از جمله امیدها یا پیش شرط های لازم برای اعمال کنترل.

در نتیجه، در سطح داده‌های تجربی، «نقطه» در پاسخ مشارکت‌کنندگان به یک سنخ مشخص از موجودیت یا پدیده محدود نمی‌شود؛ بلکه از موجودیت‌ها و داشته‌ها تا ویژگی‌ها، عوامل، فرایندها و حتی مفاهیم انتزاعی را دربرمی‌گیرد. اما پس‌کاوی نشان می‌دهد که در سطح واقعی، همه‌ی این صورت‌ها به یک سازوکار مولد مشترک بازمی‌گردند: عدم تفکیک میان «جزء محیط» و «ارزیابی جزء». مشارکت‌کنندگان به‌جای اشاره به یک جزء مشخص و قابل ارجاع (مثل «آثار باستانی»، «زمین‌های بایر»، «شبکه‌ی حمل‌ونقل»، «غالباً صفات ارزشی (مثل «بالا»، «کم»، «نامتناسب») را به‌عنوان نقاط وارد ماتریس می‌کنند. این جابه‌جایی، در سطح واقعی، ریشه در این دارد که در عمل، مرحله‌ی تحلیل جزء (یعنی شکستن پدیده به اجزا و بررسی کارکرد آن‌ها) پیش از ورود به ماتریس انجام نمی‌شود. بنابراین، ابهام در ماهیت نقاط نه یک مسئله‌ی واژگانی، بلکه برآمده از یک سازوکار مولد ساختاری است: فقدان مرحله‌ی تحلیل جزء پیش از ورود به ماتریس. بازتعریف «نقطه» به‌عنوان «جزء قبل ارجاع محیط» در واقع تلاشی برای اصلاح همین سازوکار مولد است.

۳.۴. ماهیت محیط درون و بیرون در ماتریس سوات

در پاسخ به پرسش مربوط به معنای محیط درون و بیرون و چگونگی تعیین مرز میان آن‌ها، پنج مبنای اصلی در پاسخ مشارکت‌کنندگان شناسایی شد: فضایی — جغرافیایی، نهادی — کنترلی، علی — تأثیرگذاری، زمانی — وضعیتی و نسبی/وابسته به موضوع و مقیاس (جدول ۲).

نخستین و در عین حال یکی از صورت‌بندی‌های مسلط، تمایز میان محیط‌های درون و بیرون بر مبنای «فضایی-جغرافیایی» است. در این پاسخ‌ها، محدوده برنامه‌ریزی، اعم از مرزهای عینی یا ذهنی، مبنای تعیین درون و بیرون بود؛ به‌گونه‌ای که پدیده‌های واقع در داخل محدوده درون و پدیده‌های واقع در خارج از آن بیرون تلقی شده بودند. در مقابل، بخش قابل‌توجه دیگری از پاسخ‌ها نشان می‌دهد که این تمایز بر مبنای میزان کنترل، اختیار و امکان مداخله تعریف می‌شود. در این پاسخ‌ها، عوامل واقع در حوزه اختیار یا کنترل مدیران، برنامه‌ریزان یا نظام برنامه‌ریزی در محیط درون و عوامل خارج از این حوزه در محیط بیرون قرار گرفته بودند. پاسخ‌دهنده‌ی ۷ این موضوع را اینگونه شرح می‌دهد: «محیط درون شامل عواملی است که تحت کنترل سیستم مورد بررسی هستند. مثلاً در سیستم شهر، زیرساخت‌های شهری، جمعیت، سرمایه انسانی و .. جزو محیط درونی سیستم شهر محسوب می‌گردند. محیط بیرونی شامل عواملی است که خارج از کنترل مستقیم سیستم هستند ولی بر آن تأثیر می‌گذارند. به‌عنوان مثال، در سیستم شهر عواملی از قبیل سیاست‌های ملی، تحولات اقتصادی، در سطح ملی، تحولات سیاسی، تغییرات اقلیمی و از این قبیل را می‌توان جزو محیط بیرونی به شمار آورد.» برخی دیگر از پاسخ‌ها تمایز میان درون و بیرون را نه بر اساس موقعیت فضایی یا میزان کنترل، بلکه بر اساس جایگاه پدیده‌ها در شبکه‌ی علی و نحوه‌ی اثرگذاری آن‌ها بر وضعیت و توسعه‌ی محدوده برنامه‌ریزی صورت‌بندی کرده‌اند. در این دسته، مشارکت‌کنندگان از نیروها و عوامل در سطوح مختلف، عوامل زمینه‌ای، محرک‌ها و موانع توسعه سخن گفته و بر اثرگذاری مستقیم یا غیرمستقیم آن‌ها تأکید داشتند. در بخشی دیگر از پاسخ‌ها، زمان و وضعیت بالفعل یا بالقوه عامل تمایز میان دو محیط تلقی شده بود. در این نگاه، آنچه تحقق یافته، موجود یا در دسترس تلقی می‌شود، بیشتر در زمره درون قرار می‌گیرد؛ در مقابل، آنچه بالقوه، آینده‌محور یا هنوز تحقق نیافته در نظر گرفته می‌شود، در نسبت با محیط بیرون فهم شده است. دسته دیگری از مشارکت‌کنندگان، در برداشتی متفاوت‌تر، این تمایز را امری ثابت و از پیش تعیین‌شده نمی‌دانند، بلکه آن را وابسته به موضوع، مقیاس و نوع مسأله تلقی می‌کنند. در این پاسخ‌ها، جایگاه یک عامل در محیط درون یا بیرون تابع موضوع و مقیاس تحلیل و هدف برنامه‌ریزی دانسته شده و از این‌رو، مرز میان دو محیط ثابت و یکسان در همه موقعیت‌ها در نظر گرفته

نشده است. یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۱۲) با تأکید بر نسبی بودن مرز محیط درون و بیرون می‌گوید: «البته باید توجه داشت که مرز میان درون و بیرون همواره نسبی است.»

بنابراین، در سطح تجربی داده‌ها، یک مبنای واحد برای تعیین محیط درون و بیرون مشاهده نشد؛ بلکه مشارکت‌کنندگان از مبانی فضایی، کنترلی، علی، زمانی و نسبی برای این تمایز استفاده کرده‌اند. افزون بر تفاوت میان این مبانی، در برخی پاسخ‌ها بیش از یک مبنا به‌طور هم‌زمان برای تعیین جایگاه یک عامل به کار گرفته شده بود. باین‌حال، پس‌کاوی این تنوع را به یک سازوکار مولد زیربنایی بازمی‌گرداند: جایگزینی معیار واحد با معیار ترکیبی. در سطح تجربی، برخی پاسخ‌دهندگان صرفاً بر «مرز جغرافیایی» تأکید دارند (هر چه داخل محدوده است، درون)، برخی صرفاً بر «کنترل‌پذیری» (هر چه قابل مداخله است، درون)، و برخی صرفاً بر «بالفعل/بالقوه بودن» (هر چه بالفعل است، درون). در سطح واقعی، این پراکندگی معیارها به جابه‌جایی‌های مفهومی نادرست در ماتریس می‌انجامد. سازوکار مولد این وضعیت، فقدان یک تعریف رابطه‌ای از درون و بیرون است؛ یعنی درون و بیرون نه به‌عنوان دو حوزه مستقل، بلکه به‌عنوان دو نسبت متفاوت میان جزء، سیستم مورد مطالعه و امکان مداخله تعریف نشده‌اند. بازتعریف پیشنهادی (درون = جزء متعلق به سیستم و قابل بهره‌برداری/تغییر؛ بیرون = جزء مؤثر اما خارج از قلمرو مداخله‌ی مستقیم) در واقع اصلاح همین سازوکار مولد است.

۴.۴. چهارگانه سوات

پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان درباره چهارگانه سوات در چهار زیرمقوله قوت، ضعف، فرصت و تهدید بررسی شد. برای هر یک از این چهار مؤلفه، سه وجه در پاسخ‌ها قابل تفکیک بود: تعریف و ماهیت، معیار تشخیص و نحوه صورت‌بندی/نگارش (جدول ۲). مشارکت‌کنندگان قوت را عمدتاً با ظرفیت‌ها، دارایی‌ها و ویژگی‌های مثبت درونی شهر یا منطقه مرتبط دانستند. در پاسخ‌ها، ویژگی‌هایی مانند قابل اتکا بودن، پایدار بودن، نسبی بودن و قابلیت استفاده مطرح شده بود. همچنین در برخی پاسخ‌ها، رابطه قوت با مدیریت و نظام برنامه‌ریزی مورد اشاره قرار گرفت و قوت عاملی دانسته شد که در حوزه کنترل یا مداخله نسبی مدیریت قرار دارد. همچنین، برخی از مشارکت‌کنندگان به منظور اشاره به نقش و کارکرد قوت در برنامه ریزی، توصیف‌هایی نظیر «هرم کمکی در دستیابی به اهداف»، «زمینه پیشبرد اهداف» و «نقش تسهیلگر» را به کار بردند. بعلاوه، در خصوص معیار و مبنای سنجش قوت‌ها اکثر مشارکت‌کنندگان بر این نکته تأکید دارند که قوت‌ها نسبی هستند و در مقایسه با اهداف و استانداردها معنا پیدا می‌کنند. از نظر مشارکت‌کنندگان، تعریف قوت در مقیاس‌های مختلف از اصول مشابهی برخوردار است، اما مصادیق و شیوه شناسایی آن متناسب با مقیاس و هدف برنامه‌ریزی تغییر می‌کند. در مورد نحوه نگارش قوت، برخی مشارکت‌کنندگان بر عینی و خبری بودن عبارت و اشاره به عامل موجود تأکید داشتند. یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۳) اظهار کرد: «من روی کلمه وجود خیلی حساسم؛ وقتی می‌شنوم یاد قوت می‌افتم.» پرسش‌شوندگان، همچنین، جهت بیان مصادیق قوت‌ها و چگونگی نگارش آن‌ها در ماتریس از واژگان متفاوت و در عین حال همراه با اشتراکاتی بهره گرفتند. همانطور که اشاره شد، واژه «وجود» و سپس «داشتن» از جمله واژه‌های پرتکرار در میان مصادیق بود. علاوه‌براین، مشارکت‌کنندگان برای بیان مصادیق از صفت‌ها یا واژه‌های دارای بار معنایی مثبت از جمله «بالا»، «غنی»، «بالاخر»، «اثبات»، «همبستگی»، «مناسب»، «سازگار»، «باکیفیت»، «دقت»، «خوب» و «کارآمد» بهره گرفتند.

در پاسخ مشارکت‌کنندگان، ضعف عمدتاً با محدودیت‌ها، نارسایی‌ها، کمبودها و کاستی‌های درونی شهر یا منطقه مرتبط بود. این عوامل در وضعیت موجود توصیف شده و در برخی پاسخ‌ها به اختلال در عملکرد، بازدارندگی از توسعه یا دشواری دستیابی به اهداف نسبت داده شده بودند. همانند قوت، مقایسه با استانداردها و الگوهای مطلوب در پاسخ‌های مربوط به تشخیص ضعف نیز مطرح شد. در عین حال، یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۱۶) بر تفاوت میان «ویژگی ذاتی محدوده» و «ضعف» تأکید کرد: «یکی از

مهم‌ترین اشتباهات رایج که در کلاس بارها با آن روبه‌رو شده‌ام، ضعف در نظر گرفتن ویژگی‌های ذاتی یک محدوده است. به نظر من ویژگی‌های ذاتی یک محدوده شاید قوت باشند و بتوان از آن‌ها استفاده کرد اما ابداً ضعف نمی‌توانند باشند.» در خصوص مصادیق نیز مشارکت‌کنندگان مشخصاً واژگان «نبود»، «فقدان»، «ضعف» و «عدم» را بسیار استفاده کرده بودند. آن‌ها، همچنین، از صفت‌هایی از جمله «نامتناسب»، «کمبود»، «پایین»، «ناکارآمد»، «ناهماهنگ»، «دور» و «نابرابر» استفاده و کارکردهایی مانند «مهاجرت کردن» و «تخریب کردن» که همگی دارای بار معنایی منفی هستند، در بیان مصادیق ضعف استفاده کردند.

در پاسخ مشارکت‌کنندگان، فرصت عمدتاً به شرایط، عوامل و روندهای مثبت در محیط بیرونی اشاره داشت که می‌توانند در ارتباط با توسعه شهر یا منطقه مطرح شوند. در این پاسخ‌ها، ویژگی‌هایی مانند خارج بودن از کنترل سیستم داخلی و بالقوه یا احتمالی بودن نیز ذکر شده بود. برخی مشارکت‌کنندگان میان «فرصت» و «فرصت راهبردی» تمایز قائل شدند و بیان کردند که استفاده از یک فرصت بیرونی به ظرفیت‌های درونی سیستم نیز ارتباط دارد. در این ارتباط یک از پاسخ‌دهندگان (پ ۱۷) این چنین بیان می‌کند: «یک پدیده بیرونی تنها زمانی یک فرصت راهبردی محسوب می‌شود که سیستم، با تکیه بر دارایی‌ها یا از طریق اصلاح کاستی‌های خود، توانایی قرارگیری در مسیر آن را داشته باشد و بتواند آن را به نفع پیشبرد اهدافش مصادره کند.» در خصوص نحوه نگارش فرصت، برخی مشارکت‌کنندگان بر مشخص بودن عامل بیرونی، منشأ آن و نحوه ارتباط آن با اهداف توسعه تأکید کردند. مصادیق فرصت در پاسخ‌ها تنوع زیادی داشت. در مقیاس منطقه‌ای، مواردی مانند امکان ایجاد کریدورهای حمل‌ونقل ملی، سرمایه‌گذاری‌های کلان و همکاری بین مناطق مطرح شد. در مقیاس شهری، سیاست‌های حمایتی دولت و روندهای اقتصادی و فناوری شهری مورد اشاره قرار گرفت. در مقیاس طراحی شهری نیز مشارکت‌کنندگان از مشارکت مردم در ارتقای فضاهای عمومی، الگوهای نوین طراحی انسان‌محور و گرایش مدیریت شهری به ایجاد فضاهای عمومی و پیاده‌محور نام بردند.

مشارکت‌کنندگان تهدید را عمدتاً به عوامل و روندهای منفی در محیط بیرونی نسبت دادند که می‌توانند در دستیابی به اهداف توسعه اختلال ایجاد کنند. در توصیف این عوامل، واژه‌هایی مانند «تحمیلی»، «کنترل‌ناپذیر» و «بالقوه» تکرار شده بود. در پاسخ‌ها، تهدیدها از یک سو به عنوان عواملی معرفی شده بودند که می‌توانند فرصت‌های توسعه را محدود کنند و از سوی دیگر، به عنوان عواملی که تحقق اهداف برنامه‌ریزی را با اختلال مواجه می‌کنند. در خصوص معیار و مبنای سنجش تهدیدها نیز به نسبی بودن تهدیدها و سنجش آن‌ها بر اساس اهداف و نیازها اشاره شد. برخی از مشارکت‌کنندگان همچنین تأکید داشتند که در نگارش تهدیدها عامل بیرونی منفی و نوع آن‌ها می‌بایست به‌وضوح بیان شود. تنوع مذکور در خصوص فرصت‌ها، برای تهدیدها نیز صدق می‌کند، هرچند که در اینجا نیز واژگانی همچون «بحران»، «نبود»، «عدم» و «وجود» نیز بیشتر به چشم می‌خوردند. مصادیق تهدید در مقیاس منطقه‌ای شامل بحران سیاسی یا اقتصادی ملی، تغییرات اقلیمی، رقابت اقتصادی میان مناطق و نابرابری فضایی بود. در مقیاس شهری، وجود گسل فعال، افزایش مهاجرت و آلودگی محیط‌زیست مطرح شد و در مقیاس طراحی شهری، مواردی مانند عدم تخصیص بودجه شهرداری، کاهش کیفیت فضاهای عمومی و تضعیف هویت شهری مورد اشاره قرار گرفت. در این خصوص یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۱۷) این چنین بیان می‌کند: «شناسایی تهدیدها در برنامه‌ریزی شهری بیشتر به روندهای کلان اقتصادی، سیاست‌های فرادست، فشارهای جمعیتی و مشکلات زیست‌محیطی مربوط می‌شود، در طراحی شهری به عواملی که کیفیت فضاهای شهری و هویت محیطی را تضعیف می‌کنند توجه دارد، و در برنامه‌ریزی منطقه‌ای بر مخاطرات طبیعی، رقابت بین مناطق، تغییرات اقتصادی گسترده و نابرابری‌های فضایی تمرکز دارد.»

بنابراین، در سطح تجربی، مشارکت‌کنندگان برای تعریف قوت، ضعف، فرصت و تهدید، به معیارهایی مثل «ذاتی بودن»، «مقایسه با استانداردها»، «وجود/عدم وجود»، «مثبت/منفی بودن» و «داخلی/بیرونی بودن» اشاره کردند. اما پس‌کاوی نشان می‌دهد که در سطح واقعی، این معیارها خود را در یک سازوکار مولد مشترک پیدا می‌کنند: ذاتی‌سازی جایگاه چهارگانه. مشارکت‌کنندگان غالباً قوت، ضعف، فرصت و تهدید را به‌عنوان صفات ذاتی اجزا در نظر می‌گیرند (مثلاً «این ویژگی ذاتاً یک قوت است»)، در حالی که در سطح واقعی، این چهارگانه جایگاه رابطه‌ای یک جزء در نسبت با اهداف برنامه‌ریزی است. به بیان دیگر، یک جزء واحد می‌تواند بسته به هدف برنامه‌ریزی، در یک زمینه قوت و در زمینه‌ی دیگر ضعف تلقی شود. سازوکار مولد این ذاتی‌سازی، فقدان تفکیک میان مرحله‌ی تعیین جایگاه جزء در محیط درون/بیرون و مرحله‌ی ارزیابی نسبت جزء با اهداف برنامه‌ریزی است. در عمل، این دو مرحله در هم آمیخته می‌شوند و به همین دلیل، صفات ارزشی (مثل «بالا»، «کم»، «خوب»، «بد») مستقیماً به‌عنوان نقاط وارد ماتریس می‌شوند. بازتعریف پیشنهادی (قوت = جزء درونی مساعد و قابل بهره‌برداری در نسبت با هدف؛ ضعف = جزء درونی نامساعد و قابل تغییر در نسبت با هدف؛ فرصت = جزء بیرونی مساعد و قابل بهره‌برداری در نسبت با هدف؛ تهدید = جزء بیرونی نامساعد و محدودکننده در نسبت با هدف) در واقع تلاشی برای جداسازی این دو مرحله و اصلاح همین سازوکار مولد است.

۵. بحث

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که درک و کاربرست ماتریس سوات در میان کنشگران حرفه‌ای و دانشگاهی نه‌تنها یک‌دست نیست، بلکه با نوعی سیالیت مفهومی و جابه‌جایی معنایی در سطوح مختلف مواجه است. این سیالیت، همان‌گونه که در دو مقوله ماهیت نقاط و تمایز محیط درون و بیرون مشاهده شد، به شکل‌گیری خوانش‌های متکثر و گاه متعارض از اجزای بنیادین این ابزار انجامیده است (Kalafsky & Sonnichsen, 2015; Leigh, 2009; Pickton and Wright, 1998)؛ خوانش‌هایی که در بسیاری موارد، مرز میان واقعیت و برداشت از واقعیت را مخدوش می‌کنند. این یافته در گام نخست صرفاً بیانگر آن چیزی است که در سطح تجربی پژوهش مشاهده شد: مشارکت‌کنندگان برای مفاهیم واحد، صورت‌بندی‌های متفاوتی ارائه کردند. اما از منظر واقع‌گرایی انتقادی، توصیف این ناهمگونی پایان تحلیل نیست؛ بلکه باید پرسید چه سازوکارها و چه روابطی در سطحی عمیق‌تر می‌توانند چنین تکثر و جابه‌جایی مفهومی را تولید کنند. پس‌کاوی یافته‌های تجربی، چهار سازوکار مولد زیربنایی را آشکار می‌کند که هر یک به نحوی در تولید این سیالیت مفهومی سهم‌اند: (۱) تقلیل کارکرد سازمان‌دهی به کارکرد شناخت؛ (۲) عدم تفکیک «جزء محیط» از «ارزیابی جزء»؛ (۳) جایگزینی معیار واحد با معیار ترکیبی رابطه‌ای در تمایز درون و بیرون؛ و (۴) ذاتی‌سازی جایگاه رابطه‌ای چهارگانه سوات. این چهار سازوکار، در سطح واقعی، ریشه در فقدان یک چارچوب مفهومی منسجم برای سوات در بستر شهرسازی دارند و به همین دلیل، بازخوانی حاضر نه یک اصلاح واژگانی، بلکه تلاشی برای اصلاح این سازوکارهای مولد است. بر اساس این سازوکارهای مولد، داده‌های حاصل از پاسخ مشارکت‌کنندگان نه معادل واقعیت سوات، بلکه شواهدی تجربی از چگونگی فهم و بازنمایی آن هستند. در چنین شرایطی، آنچه در ماتریس بازنمایی می‌شود، لزوماً بازتابی از سازوکارهای واقعی مؤثر بر پدیده نیست، بلکه ممکن است محصول تفسیرهای متغیر کنشگران از آن سازوکارها باشد. از این منظر، مسئله اصلی پژوهش حاضر نه صرفاً شناسایی تفاوت دیدگاه‌ها، بلکه عبور از این تفاوت‌های تجربی و ادراکی برای دستیابی به تعریفی است که بتواند مستقل از تنوع برداشت‌های فردی، از انسجام منطقی بیشتری برخوردار باشد.

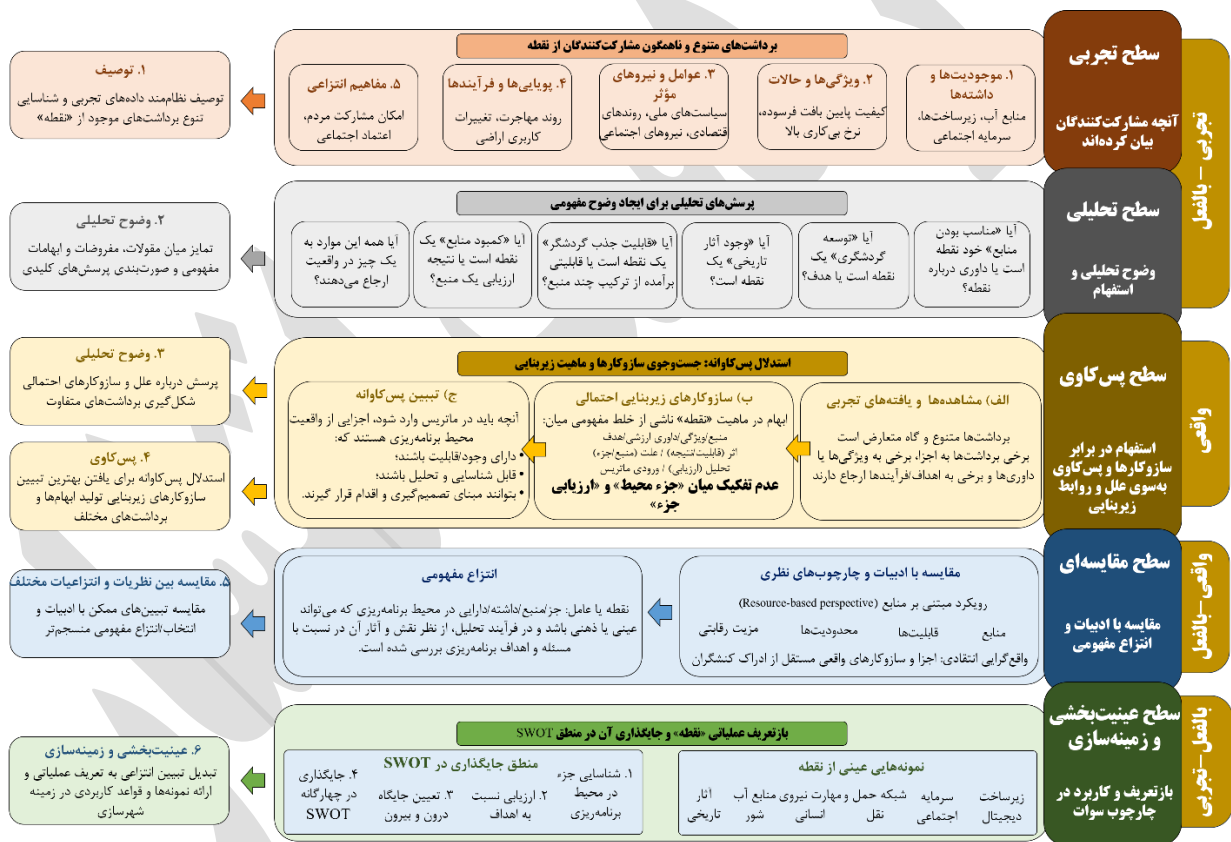
یکی از مهم‌ترین و احتمالاً بنیادی‌ترین جلوه‌های این موضوع، در برداشت از کارکرد ماتریس سوات قابل مشاهده است. تصور رایج سوات را ابزاری برای شناختن و تجزیه و تحلیل کردن وضع موجود می‌داند؛ برداشتی که در ظاهر قابل قبول، اما در بنیان مفهومی

نادقیق است. چراکه سوات نه تنها ابزار شناخت اولیه و تجزیه و تحلیل آن نیست، بلکه چهارچوبی منطقی فراهم می‌آورد که به موجب آن شناخت تجزیه و تحلیل شده، به‌عنوان ورودی ماتریس سوات، سازمان‌دهی و صورت‌بندی می‌گردد. در چنین حالتی اگر سوات خود ابزار شناخت اولیه باشد، آنگاه باید بتواند بدون اتکا به تحلیل‌های پیشین، هم «نقطه» را شناسایی کند، هم ماهیت آن را تعیین نماید، هم جایگاهش را در محیط درون یا بیرون مشخص کند و هم بار مثبت یا منفی آن را تعیین نماید. حال آنکه هر یک از این اقدامات مستلزم دانشی است که پیش از ورود به ماتریس شکل گرفته است. بنابراین، می‌توان استنتاج کرد که کارکرد بنیادی سوات نه تولید شناخت اولیه، بلکه سازمان‌دهی و صورت‌بندی شناخت تحلیل‌شده در جهت تصمیم‌گیری و تدوین راهبرد است (Lurati & Zamparini, 2018; Hosseini and Shahanghi, 2016; Golkar, 2011; Sharifzadegan & Malekpour Asl, 2013).

پس‌کاوی این یافته، سازوکار مولد نخست را آشکار می‌کند: تقلیل کارکرد سازمان‌دهی به کارکرد شناخت. در سطح تجربی، مشارکت‌کنندگان «شناخت وضع موجود» را هم‌ارز با «کارکرد سوات» می‌گیرند؛ حال آنکه در سطح واقعی، شناخت وضع موجود پیش‌نیاز ورود به ماتریس است، نه خود کارکرد ماتریس. این سازوکار مولد، در سطح ساختاری، ریشه در این دارد که در ادبیات شهرسازی، سوات غالباً به‌عنوان «ابزار تحلیل» معرفی می‌شود، نه «چارچوب سازمان‌دهی شناخت تحلیل‌شده». بنابراین، تنوع کارکردهای گزارش‌شده در سطح تجربی، در سطح واقعی به یک تقلیل واحد بازمی‌گردد: سوات به ابزار شناخت اولیه فروکاسته شده است، در حالی که کارکرد متمایزکننده‌ی آن، صورت‌بندی شناخت پیشاپیش تحلیل‌شده در جهت تدوین راهبرد است. تقلیل کارکرد سوات به شناخت یا تحلیل، در واقع به نوعی ساده‌سازی فرآیند تحلیل می‌انجامد و این خطر را ایجاد می‌کند که مرحله‌ی حیاتی تجزیه و تحلیل علی‌نادیده یا دست‌کم گرفته شود. درحالی‌که در منطق تحلیلی صحیح، برنامه‌ریز باید پیش از ورود به ماتریس، از طریق شکستن پدیده‌ها به اجزاء، بررسی عملکرد آن‌ها و تبیین علل کارآمدی یا ناکارآمدی‌شان، به شناختی تحلیلی دست یابد. این مرحله را می‌توان تلاشی برای عبور از رویدادها و تجربه‌های مشاهده‌شده به سوی شناسایی روابط و سازوکارهای مولد دانست. تنها در این صورت است که سوات می‌تواند به فراتر از سطح توصیفی رفته و نقش واقعی خود، یعنی طبقه‌بندی این شناخت در چهارچوبی راهبردها را، به‌عنوان دیگر کارکرد مورد توافق عام، ایفا کند. از این رو، یافته‌های تجربی درباره کارکردهای مختلف سوات را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان چند کارکرد رقیب در کنار یکدیگر قرار داد. با مقایسه و بازاندیشی این کارکردها می‌توان میان «کارکردهای مقدماتی یا زمینه‌ساز» و «کارکرد ذاتی ماتریس» تمایز گذاشت. شناخت، تحلیل، ارزیابی و سازمان‌دهی اطلاعات می‌توانند بخشی از فرایند کلی برنامه‌ریزی راهبردی باشند، اما کارکرد متمایزکننده خود ماتریس، صورت‌بندی شناخت تحلیل‌شده در چهارگانه سوات و فراهم کردن مبنایی برای تدوین راهبرد است.

این مسئله به‌طور مستقیم با ابهام در ماهیت نقاط نیز مرتبط است. یافته‌ها نشان داد که مشارکت‌کنندگان نقاط را به‌صورت‌های متنوعی از جمله اشیاء، ویژگی‌ها، عوامل، فرآیندها یا حتی مفاهیم انتزاعی درک می‌کنند. این تنوع، اگرچه نشان‌دهنده غنای ادراکی است، اما از منظر تحلیلی می‌تواند به عدم انسجام در نگارش و تفسیر سوات بینجامد. در این مرحله، مقایسه میان صورت‌های مختلف پاسخ‌ها امکان یک گام دیگر در پس‌کاوی را فراهم می‌کند. همان‌گونه که شکل ۱، به‌عنوان نمونه‌ای از فرایند بازخوانی اجزای سوات بر مبنای واقع‌گرایی انتقادی، نشان می‌دهد، اگر «نقطه» بتواند هم‌زمان به یک شیء، ویژگی، فرآیند، نیرو یا مفهوم انتزاعی اطلاق شود، آنگاه واژه «نقطه» به‌تنهایی نمی‌تواند مبنای کافی برای صورت‌بندی یک واحد تحلیل راهبردی باشد. پرسش استقهامی بعدی این است که آیا این صورت‌های متفاوت، با وجود تفاوت ظاهری، به یک بنیان مشترک قابل تقلیل‌اند یا خیر. پس‌کاوی این یافته، سازوکار مولد دوم را آشکار می‌کند: عدم تفکیک «جزء محیط» از «ارزیابی جزء». مشارکت‌کنندگان به‌جای اشاره به یک جزء مشخص و قابل ارجاع، غالباً صفات ارزشی را به‌عنوان نقاط وارد ماتریس می‌کنند. این جابه‌جایی، در سطح واقعی، ریشه در این دارد که در عمل، مرحله‌ی تحلیل جزء (یعنی شکستن پدیده به اجزاء و بررسی کارکرد آن‌ها) پیش از ورود به ماتریس انجام نمی‌شود. بنابراین،

ابهام در ماهیت نقاط ناشی از فقدان مرحله‌ی تحلیل جزء پیش از ورود به ماتریس است. در یک بازخوانی مبتنی بر واقعیت، می‌توان استدلال کرد که نقاط در بنیان خود به اجزای محیط درونی و بیرونی برنامه‌ریزی ارجاع دارند؛ اجزایی که دارای وجود عینی یا ذهنی‌اند و این کیفیت‌ها و کارکردهای آن‌هاست که مثبت یا منفی بودنشان را تعیین می‌کند. بنابراین، پیشنهاد می‌شود نقطه در سوات نه به‌عنوان یک صفت ارزشی، داوری کلی یا نتیجه تحلیل، بلکه به‌عنوان یک جزء قابل ارجاع از سیستم و محیط پیرامونی آن فهم شود؛ جزئی که می‌تواند در قالب موجودیت، منبع، قابلیت، وضعیت یا فرایند عینی یا برساخته اجتماعی ظاهر شود، اما در هر حال باید بتوان آن را به موضوعی مشخص که این گزاره درباره آن استناد می‌کند، ارجاع داد (Valentin, 2001; Sammut-Bonnici & Galea, 2015). به بیان دیگر، به نظر می‌رسد آنچه در ماتریس ثبت می‌شود، باید «چیزها» یا «اجزا» برآمده از محدوده برنامه‌ریزی باشند، نه صرفاً اوصاف پراکنده یا داوری‌های کلی. اهمیت این موضوع در عملیاتی کردن راهبردها نیز می‌بایست مورد توجه قرار بگیرد. پس از ساخت راهبردها، این اجزا یا به تعبیر سوات همین نقاط هستند که می‌بایست به‌کار بسته شوند تا راهبردها نمود عملیاتی پیدا کنند؛ و عدم ارجاع مستقیم به آن‌ها می‌تواند به برنامه‌های عملیاتی غیر مرتبط با داشته‌های محدوده برنامه‌ریزی بیانجامد.



شکل ۱- فرایند پس‌کاوی مبتنی بر واقع‌گرایی انتقادی: گذار از سطح تجربی به سازوکارهای مولد در بازتعریف نقطه

در خصوص تمایز میان محیط درون و بیرون نیز یافته‌ها بر چندبعدی بودن این مفهوم دلالت دارد، اما در عین حال نشان می‌دهند که برخی از این ابعاد نیازمند بازنگری انتقادی هستند. در میان مبانی مختلف (فضایی، کنترلی، علی، زمانی و نسبی)، به نظر می‌رسد دو مؤلفه فضایی-جغرافیایی و کنترل، اختیار و مداخله‌پذیری نقش تعیین‌کننده‌تری نسبت به سایرین دارند. درحالی‌که رویکردهای صرفاً جغرافیایی، تمایز درون و بیرون را به مرزهای مکانی فرو می‌کاهند، شواهد نشان می‌دهد که بسیاری از پدیده‌های واقع در داخل

مرز جغرافیایی، عملاً خارج از حیطه کنترل هستند و بالعکس (Ghazinoory et. al., 2011; GÜREL & TAT, 2017). لذا برای پرهیز از جایگزین کردن یک تقلیل‌گرایی جدید به جای ابهام قبلی، یافته‌های مربوط به این دو معیار باید با یکدیگر مقایسه و در نسبت با منطق خود سوات تفسیر شوند. اجزای محیط درون می‌بایست به عنوان داشته‌های محدوده برنامه‌ریزی پشتوانه راهبردهای برآمده از سوات باشند. همچنین، راهبردها می‌بایست امکان تغییر در شرایط این اجزا را جهت رفع کاستی‌ها یا به ایده‌آل رساندن کیفیت‌هایشان داشته باشند. بنابراین، پس‌کاوی یافته‌ها سازوکار مولد سوم یعنی عدم اتکای صرف به یک معیار برای تمایز محیط درونی از بیرونی را آشکار می‌کند و ضرورت اتخاذ معیاری ترکیبی - رابطه‌ای را نشان می‌دهد. جایگزینی معیار واحد با معیار ترکیبی - رابطه‌ای را نشان می‌دهد. به این معنی که تمایز درون و بیرون را نمی‌توان صرفاً به صورت یک مرز جغرافیایی یا نهادی فهم کرد؛ بلکه باید آن را به نسبت یک جزء با «سیستم مورد مطالعه و ظرفیت مداخله در آن» مرتبط دانست. بر این اساس، محیط درون شامل اجزایی است که به سیستم مورد مطالعه تعلق دارند و می‌توان آن‌ها را، مستقیم یا غیرمستقیم، در چارچوب راهبردهای آن به کار گرفت یا تغییر داد؛ در مقابل، محیط بیرون شامل اجزا و شرایطی است که اگرچه می‌توانند بر سیستم اثرگذار باشند، اما در قلمرو مداخله مستقیم آن قرار ندارند.

در این میان، یکی از چالش‌برانگیزترین برداشت‌ها، تفسیر زمانی از درون و بیرون است که مبتنی بر تمایز میان بالفعل و بالقوه صورت می‌گیرد (Golkar, 2011). این برداشت، اگرچه در برخی حوزه‌ها (به‌ویژه طراحی شهری) رواج دارد، اما از منظر تحلیلی نیازمند بازنگری انتقادی است. چراکه بالقوه بودن یک جزء، به معنای تعلق آن به بیرون نیست. هر آنچه در قلمرو برنامه‌ریزی وجود دارد و امکان بهره‌برداری از آن (مستقیم یا غیرمستقیم) فراهم است، بخشی از درون محسوب می‌شود، حتی اگر هنوز بالفعل نشده باشد. به عنوان مثال، یک منبع طبیعی بهره‌برداری نشده در داخل محدوده، همچنان یک دارایی درونی است و باید به مثابه قوت بالقوه در نظر گرفته شود، نه فرصت بیرونی (Valentin, 2001). این مثال نشان می‌دهد که «بالقوه بودن» یک ویژگی زمانی یک جزء است، نه معیاری برای تعیین جایگاه آن در محیط درون یا بیرون. به عبارت دیگر، یک جزء می‌تواند هم‌زمان در محیط درون قرار داشته و بالقوه باشد؛ همان‌گونه که یک عامل بیرونی می‌تواند بالفعل و در حال اثرگذاری باشد. از این رو، زمان در بازخوانی حاضر از جایگاه یک «معیار تعیین‌کننده» به یک «ویژگی توصیفی و تحلیلی» تنزل می‌یابد. امکان مشارکت شهروندان در یک طرح بازآفرینی نیز از جمله داشته‌های ذهنی محیط درون محسوب می‌شود. این خصلت مشارکت در وجود ساکنان نهادینه است و صرفاً برای بالفعل شدن به یک محرک درونی یا بیرونی نیاز دارد. در مقابل، محیط بیرون نیز می‌تواند شامل عناصر بالفعل و بالقوه باشد که خارج از حیطه کنترل مستقیم قرار دارند. بنابراین، معیار زمان به تنهایی نمی‌تواند مبنای معتبری برای این تمایز باشد و اتکای بیش از حد به آن، می‌تواند به جابه‌جایی‌های مفهومی نادرست در ماتریس بینجامد و موجب غفلت برنامه‌ریزان نسبت بسیاری از داشته‌ها شود.

مجموع این ابهامات در نهایت بر نحوه صورت‌بندی چهارگانه سوات نیز تأثیر می‌گذارد. اگر نقاط به‌درستی به اجزای واقعی ارجاع داده شوند و تمایز درون و بیرون بر مبنای ترکیبی از واقعیت فضایی و کنترل‌پذیری تعریف شود، آنگاه دسته‌بندی چهارگانه تا حد زیادی به صورت طبیعی و مبتنی بر واقعیت شکل می‌گیرد. اما این نتیجه نیازمند یک گام مهم دیگر است: مقایسه یافته‌های تجربی با مفاهیم بازسازی‌شده و تبدیل آن‌ها به معیارهای تشخیصی. به بیان دیگر، هدف پس‌کاوی در این پژوهش صرفاً ارائه تعاریف جدید برای قوت، ضعف، فرصت و تهدید نیست؛ بلکه باید نشان داد که چگونه می‌توان از این تعاریف برای تشخیص هر یک از چهارگانه‌ها در یک مورد مشخص استفاده کرد؛ امری که مستقیماً به سازوکار مولد ابهام چهارم، یعنی ذاتی‌سازی جایگاه رابطه‌ای چهارگانه، برمی‌گردد. ابهامی که بر ضرورت درک این موضوع اشاره دارد که چهارگانه سوات در سطح واقعی در یک جایگاه رابطه‌ای در نسبت به اهداف برنامه‌ریزی قرار دارند. سازوکار مولد این ذاتی‌سازی، درهم‌آمیختگی دو مرحله تعیین جایگاه جزء در محیط درون/بیرون و ارزیابی نسبت جزء با اهداف برنامه‌ریزی است. در این میان، توجه به امکان تغییر و بهره‌برداری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به عنوان نمونه، ویژگی‌های

ذاتی و تغییرناپذیر محیط (مانند شرایط اقلیمی یا جغرافیایی) را نمی‌توان به‌سادگی در قالب ضعف صورت‌بندی کرد، زیرا چنین برچسب‌گذاری‌ای می‌تواند مسیر برنامه‌ریزی را به سمت مداخلات نامتناسب و یا بازتولید صرف وضعیت پیش از بروز مسأله هدایت کند (Ghazaie, 2026: 117). همچنین، نگارش چهارگانه باید به‌گونه‌ای باشد که مستقیماً به اجزا اشاره کند و از اطاله و تکرار اوصاف ارزشی پرهیز نماید؛ چراکه خود جایگاه هر جزء در ماتریس، بار ارزشی آن را مشخص می‌کند (Leigh, 2010; Clark, 2011). بر این اساس، عبارت چهارگانه باید حاصل دو مرحله متمایز باشد: نخست، شناسایی و تحلیل جزء و تعیین جایگاه آن در محیط درون یا بیرون؛ و دوم، ارزیابی رابطه آن جزء با اهداف برنامه‌ریزی برای تعیین اینکه آیا این جزء مزیت‌آفرین، محدودکننده، فرصت‌آفرین یا تهدیدکننده است. این تفکیک مانع از آن می‌شود که صفاتی مانند «بالا»، «کم»، «خوب» یا «بد» مستقیماً به‌عنوان خودِ نقاط وارد ماتریس شوند. به‌عنوان مثال، عبارت «امکان ایجاد ...» که معمولاً در سلول فرصت‌ها نوشته می‌شود یکی از اشتباهات رایج است و دقیقاً به آن جزئی از محدوده درون برنامه‌ریزی که این امکان را ایجاد می‌کند، اشاره نمی‌کند. این عبارت در واقع نه‌تنها فرصت نیست، بلکه بیشتر از جنس برنامه به نظر می‌رسد. همچنین، عبارت «کمبود ...» یا «... بالا» از جمله دیگر اشتباهات رایج هستند. «کمبود» و «بالا» از جمله صفتهایی هستند که در نتیجه فرآیند تجزیه و تحلیل (یعنی قبل از ماتریس سوات) فهم شده و به‌عنوان مبنایی برای دسته‌بندی آن‌ها در سوات استفاده می‌شوند. در خصوص «نبود»، «عدم» و «فقدان» هم باید توجه داشت که هر نبودی لزوماً واجد بار معنایی مثبت یا منفی نیست. این نبودن می‌بایست در تعامل با هدف مورد توجه و بررسی قرار بگیرد (آیا می‌بایست می‌بوده است و الان نیست؟ یا نمی‌بایست می‌بوده و هم‌اکنون هست؟).

برآیند مراحل توصیف، وضوح تحلیلی، استفهام، پس‌کاوی و مقایسه یافته‌های تجربی با مبانی نظری نشان می‌دهد که می‌توان ماتریس سوات و اجزای آن را به‌گونه‌ای بازتعریف کرد که وابستگی آن به برداشت‌های متکثر و داوری‌های فردی کاهش یابد. این بازتعریف، در سطح واقعی، اصلاح چهار سازوکار مولد پیش‌گفته است: (۱) بازگرداندن کارکرد سازمان‌دهی به سوات، به‌جای تقلیل آن به شناخت؛ (۲) بازتعریف نقطه به‌عنوان «جزء قابل ارجاع محیط»، به‌جای صفت ارزشی یا داوری کلی؛ (۳) تعریف درون و بیرون بر مبنای نسبت رابطه‌ای جزء با سیستم و ظرفیت مداخله، به‌جای معیار واحد جغرافیایی یا کنترلی؛ و (۴) تعریف چهارگانه به‌عنوان جایگاه رابطه‌ای جزء در نسبت با اهداف برنامه‌ریزی، به‌جای صفات ذاتی. بر این اساس، پاسخ به سؤال پژوهش حاضر، یعنی «چگونه می‌توانیم سوات و اجزای تشکیل‌دهنده آن را به‌نوعی کمتر مناقشه‌انگیز در ادبیات شهرسازی بازتعریف کرد؟»، در قالب یک زنجیره منطقی قابل ارائه است: نخست، کارکرد سوات «شناخت و تحلیل اولیه» نیست، بلکه سازمان‌دهی و صورت‌بندی شناخت تحلیل‌شده برای پشتیبانی از تصمیم‌گیری و تدوین راهبرد است. بنابراین، تحلیل علی و شناخت سازوکارهای مؤثر باید پیش از ورود اطلاعات به ماتریس انجام شود. دوم، «نقطه» باید به یک جزء و داشته‌ی مشخص و قابل ارجاع از سیستم یا محیط پیرامونی آن اشاره داشته باشد؛ نه صرفاً یک صفت، داوری ارزشی، نتیجه تحلیل یا عبارت کلی. سوم، محیط درون و بیرون باید بر اساس نسبت جزء با سیستم مورد مطالعه تعیین شود. تعلق فضایی می‌تواند یکی از شواهد این تعیین باشد، اما به‌تنهایی کافی نیست. معیار اساسی آن است که آیا جزء مورد نظر در قلمرو سیستم و ظرفیت مداخله مستقیم یا غیرمستقیم آن قرار دارد یا خیر. چهارم، بالفعل یا بالقوه بودن یک جزء به‌تنهایی جایگاه آن را در محیط درون یا بیرون تعیین نمی‌کند؛ زیرا یک جزء درونی می‌تواند بالقوه و یک جزء بیرونی می‌تواند بالفعل باشد. پنجم، قوت، ضعف، فرصت و تهدید صفات ذاتی اجزا نیستند، بلکه جایگاه تحلیلی یک جزء در نسبت با اهداف برنامه‌ریزی را نشان می‌دهند. بنابراین، یک جزء مشخص می‌تواند در یک شرایط یا نسبت با یک هدف، قوت و در شرایط یا نسبت با هدفی دیگر، ضعف باشد؛ بدون آنکه ماهیت خود جزء تغییر کرده باشد.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بازخوانی انتقادی ماتریس سوات نشان داد که این ابزار، برخلاف تصور تثبیت‌شده از آن به‌عنوان چارچوبی بدیهی و استاندارد، در سطح کاربرد و ادراک با نوعی چندگانگی مفهومی و ناهم‌خوانی در تفسیر عناصر بنیادین خود مواجه است. این ناهم‌خوانی به‌ویژه در کارکرد ماتریس، ماهیت نقاط، تمایز محیط درون و بیرون و نحوه صورت‌بندی چهارگانه سوات قابل مشاهده است و بیانگر آن است که سوات در عمل بیش از آنکه مبتنی بر یک منطق واحد و مشترک باشد، بر مجموعه‌ای از برداشت‌های متکثر از واقعیت استوار شده است.

در عین حال، بسیاری از نقدهایی که در ادبیات پیشین نسبت به سوات مطرح شده‌اند و آن را در مجموع ناکارآمد خوانده‌اند، ریشه در همین ابهامات مفهومی دارند. بازخوانی ارائه‌شده در این مطالعه، با تفکیک دقیق میان سطوح تحلیل، تأکید بر نقش سوات به‌عنوان چارچوب سازمان‌دهنده شناخت تحلیل‌شده، و بازتعریف نقاط به‌مثابه اجزای واقعی قابل شناسایی در محیط برنامه‌ریزی، و همچنین صورت‌بندی تمایز درون و بیرون بر مبنای نسبت میان محدوده فضایی-جغرافیایی و امکان کنترل و مداخله در اجزای محیط، نشان می‌دهد که بخشی از این انتقادات نه به ذات ابزار، بلکه به نحوه فهم و به‌کارگیری آن و یا به تعبیری فاصله گرفتن از بنیان‌های واقع‌گرایانه بازمی‌گردد. در واقع، این بازخوانی نشان می‌دهد که حیات سوات نه در تکرار رویه‌های رایج، بلکه در بازگشت به بنیان‌های دقیق‌تر تحلیلی و واقع‌گرایانه امکان‌پذیر است؛ بنیانی که در آن، تمایز میان «آنچه هست» و «آنچه تصور می‌شود» به‌صورت روشن حفظ می‌شود.

بر مبنای این بازخوانی، می‌توان فرایند تعیین جایگاه یک جزء در ماتریس سوات را نیز به‌صورت یک رویه نظام‌مند صورت‌بندی کرد. در این رویه، نقطه ورود به ماتریس نه یک برچسب ارزشی مانند «قوت» یا «ضعف»، بلکه یک جزء از محیط برنامه‌ریزی است که پیش از ورود به ماتریس، شناسایی و تحلیل شده است. سپس، جایگاه این جزء در نسبت با محدوده فضایی-جغرافیایی و میزان امکان کنترل و مداخله در آن تعیین می‌شود تا تعلق آن به محیط درون یا بیرون مشخص گردد. در گام بعد، نسبت همان جزء با هدف برنامه‌ریزی تعیین می‌کند که درون یا بیرون بودن آن چگونه در قالب یکی از چهارگانه سوات صورت‌بندی شود؛ به‌گونه‌ای که جزء درونی مساعد و قابل بهره‌برداری در نسبت با هدف، «قوت»؛ جزء درونی نامساعد و قابل تغییر، «ضعف»؛ جزء بیرونی مساعد و قابل بهره‌برداری، «فرصت» و جزء بیرونی نامساعد و محدودکننده، «تهدید» تلقی شود. بدین ترتیب، چهارگانه سوات نه نقطه آغاز تحلیل، بلکه حاصل یک زنجیره استدلالی از «جزء تحلیل‌شده» به «درون/بیرون» و سپس به «قوت/ضعف/فرصت/تهدید» خواهد بود. چک‌لیست ارائه‌شده در شکل ۲ این فرایند را به‌صورت ماتریسی خلاصه می‌کند.



شکل ۲. چک‌لیست نظام‌مند تعیین جایگاه اجزای محیط برنامه‌ریزی در ماتریس سوات (از اجزای تجزیه و تحلیل شده محیط تا چهارگانه سوات)

بر این اساس، در پاسخ مستقیم به سؤال پژوهش مبنی بر اینکه «چگونه می‌توان سوات و اجزای تشکیل‌دهنده آن را به‌نوعی کمتر مناقشه‌انگیز در ادبیات شهرسازی بازتعریف کرد؟»، می‌توان گفت که این امر نه از طریق ارائه تعاریفی منفصل برای چهارگانه سوات، بلکه از طریق بازسازی رابطه منطقی میان اجزای آن امکان‌پذیر است. در این بازتعریف، کارکرد سوات سازمان‌دهی و صورت‌بندی شناخت پیشاپیش تحلیل‌شده برای ساخت راهبرد است؛ «نقاط» به اجزای قابل شناسایی محیط برنامه‌ریزی ارجاع دارند؛ تمایز محیط درون و بیرون بر اساس نسبت جزء با محدوده فضایی-جغرافیایی و میزان کنترل و امکان مداخله تعیین می‌شود؛ و در نهایت، قوت، ضعف، فرصت و تهدید نه به‌عنوان ماهیت ذاتی اجزا، بلکه به‌عنوان جایگاه آن‌ها در نسبت با اهداف برنامه‌ریزی تعیین می‌شوند. از این منظر، بازتعریف سوات بیش از آنکه به تغییر شکل ظاهری ماتریس منجر شود، به اصلاح مسیر تبدیل واقعیت تحلیل‌شده به صورت‌بندی راهبردی می‌انجامد و می‌تواند بخشی از مناقشات مفهومی موجود پیرامون این ابزار را کاهش دهد.

در امتداد این نتایج، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی به جای پذیرش پیش‌فرض‌های رایج درباره سوات، به ارزیابی انتقادی کاربردهای آن در اسناد، طرح‌ها و پروژه‌های واقعی بپردازند. به‌طور مشخص، می‌توان از یافته‌ها و چارچوب بازخوانی حاضر برای بررسی سوات‌های به‌کاررفته در طرح‌های آمایش سرزمین استان‌های ایران استفاده کرد و سنجید که اجزای بازنمایی‌شده در این ماتریس‌ها تا چه اندازه با واقعیت محیط برنامه‌ریزی، از حیث ماهیت اجزا، تمایز درون و بیرون و نسبت آن‌ها با اهداف برنامه‌ریزی، همخوانی دارند. چنین پژوهشی همچنین می‌تواند بررسی کند که آیا بازخوانی انتقادی سوات بر اساس چارچوب حاضر، به تغییر در چهارگانه سوات و در پی آن به تغییر در راهبردهای تعیین‌شده در طرح‌های آمایش منجر می‌شود یا خیر. همچنین توسعه یک چارچوب ارزیابی محور برای سنجش کیفیت به‌کارگیری سوات می‌تواند به ارتقای دقت تحلیلی و کاهش خطاهای مفهومی در فرآیندهای برنامه‌ریزی کمک کند.

این پژوهش، به عنوان مطالعه‌ای کیفی با هدف بازخوانی مفهومی ماتریس سوات، با محدودیت‌هایی همراه است که در تفسیر یافته‌ها باید مورد توجه قرار گیرند. نخست، بخش عمده داده‌های پژوهش از طریق پرسشنامه نیمه ساخت یافته و پاسخ‌های مکتوب گردآوری شد. اگرچه پرسش‌های باز امکان بیان آزادانه دیدگاه‌ها را فراهم کردند، این شیوه در مقایسه با مصاحبه عمیق و تعاملی می‌تواند فرصت پژوهشگر برای طرح پرسش‌های پیگیرانه، روشن‌سازی ابهامات و واکاوی لایه‌های عمیق‌تر استدلال مشارکت‌کنندگان را محدود کند. از این رو، برخی از تمایزها یا سازوکارهای مفهومی شناسایی شده ممکن است در صورت استفاده از مصاحبه‌های عمیق‌تر، به صورت‌بندی‌های تفصیلی‌تری منجر شوند.

مشارکت نویسندگان

هر دو نویسنده به طور مساوی در تمامی مراحل انجام پژوهش و نگارش مقاله مشارکت داشته‌اند.

تشکر و قدردانی

بدین وسیله از سردبیر محترم و داوران گرامی مجله، به پاس صرف وقت، دقت علمی و ارائه دیدگاه‌ها و پیشنهادهای ارزشمند که در ارتقای کیفیت علمی و ساختاری این مقاله مؤثر بود، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌شود. همچنین، از تمامی استادان، متخصصان و پژوهشگرانی که از سرتاسر ایران در این پژوهش مشارکت کردند و دیدگاه‌ها و تجربیات ارزشمند خود را با نگارندگان به اشتراک گذاشتند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم.

تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که در ارتباط با این مقاله هیچ گونه تعارض منافع وجود ندارد.

References

- Akbari, R., Ghaderian, M., & Montazeri, M. (2015). The Query around Efficiency of SWOT Technique with Present Suggestive Comprehensive Model for Urban Issue (Case Study: Strategic Planning in Rural Fabric of NaeimAbad, Yazd). *Hoviat Shahr*, 9(22), 87-100. <https://doi.org/10.17359/562.1394.9.22.8.8>
- Al-Araki, M. (2013). SWOT analysis revisited through PEAK-framework. *Journal of Intelligent & Fuzzy Systems*, 25, 615-625. <https://doi.org/10.3233/IFS-120668>
- Bhaskar, R. (1975/2008). *A Realist Theory of Science*. London and New York, Routledge.
- Blaikie, N. (2016). *Designing Social Research: the Logic of Anticipation*. (H. Chavoshian, Trans.) Tehran: Nashr-e-Ney.
- Chermack, T., & Kasshanna, B. (2007). The Use and Misuse of SWOT Analysis and Implications for HRD Professionals. *Human Resource Development International*, 10(4), 383-399. <https://doi.org/10.1080/13678860701718760>
- Clark, A. (2011). Educators vs. entrepreneurs: traits and bias in the teaching of SWOT. *Journal of Further and Higher Education*, 35(2), 287-298. <https://doi.org/10.1080/0309877X.2011.558892>

- Coman, A., & Ronen, B. (2009). Focused SWOT: diagnosing critical strengths and weaknesses. *International Journal of Production*, 5677-5689. <https://doi.org/10.1080/00207540802146130>.
- Dadashpoor, H., & Rostami, F. (2019). Mechanisms and rules governing the lock-in of Regional Development in Khuzestan Province of Iran. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 11(3), 109-138. <https://doi.org/10.22035/ISIH.2019.2935.3270>.
- Danermark, B., Ekstrom, M., & Jakobsen, L. (2002), *Explaining Society: An Introduction to Critical Realism in Social Sciences*, New York and London: Routledge.
- Ehsani Moghadam, N., Danaeefard, H., Khaefelahi, A.A., Fani, A.A. (2020). Research Methodology of Critical Realism: Theoretical Foundations, Process and Implementation. *Methodology of Social Sciences and Humanities*, 26(102), 1-22. <https://doi.org/10.30471/mssh.2020.6470.2032>
- Ghanbri, A., & Sardari, A. (2018). The Land use of Border Areas with Emphasis on Strategies and Priorities of Planning Border Areas of (Marivan and Baneh). *Quarterly of Geography & Regional Planning*, 8(30), 179-193. <https://doi.org/10.1001.1.22286462.1397.8.2.12.1>
- Ghazaie, M. (2026). ppreciative inquiry and rethinking regional planning: Toward co-engagement with the region. *Urban Economics and Planning*, 7(11): 98–123. <https://doi.org/10.22034/uep.2026.578829.1863>.
- Ghazinoory, S., Abdi, M., & Azadegan-Mehr, M. (2011). SWOT Methodology: A State-Of-The-Art Review for the PAST, A Framework for the Future. *Journal of Business Economics and Management*, 12(1), 24–48. <https://doi.org/10.3846/16111699.2011.555358>
- Goleij, R., & Sharifzadegan, M. H. (2022). Applying the Property Rights Approach in Urban Planning to Solve the Problem of Externalities. *Urban Economics and Planning*, 3(2), 122-135. <https://doi.org/10.22034/uep.2022.326173.1181>
- Golkar, K. (2006). Tailoring SWOT Analytical Technique to Urban Design Practice. *SOFFEH*, 15(41), 44-64. <https://www.sid.ir/paper/94372/en>
- Golkar, K. (2011). *Creating Sustainable Place: Reflections on Urban Design Theory*. Tehran: Shahid Beheshti University Publication.
- GÜREL, E., & TAT, M. (2017). SWOT Analysis: A Theroretical Review. *The Journal of International Social Research*, 10(51), 994-1006. <https://doi.org/10.17719/jisr.2017.1832>
- Hill, T., Westbrook, R. (1997). Swot analysis: it's time for a product recall. *Long. Range Plan.* 30, 46–52. [https://doi.org/10.1016/S0024-6301\(96\)00095-7](https://doi.org/10.1016/S0024-6301(96)00095-7).
- Hosseini, A., & Shahanghi, A. (2016). Harmonizing Swot Analysis Technique from the Perspective of Passive Defense studies. *Passive defense*, 57-66. https://pd.ihu.ac.ir/article_200642.html?lang=en
- Kalafsky, R., & Sonnichsen, T. (2014). Employing SWOT Analysis in Coursework on the Geographies of Regional Economic Development and Trade. *Journal of Geography*, 1-11. <https://doi.org/10.1080/00221341.2014.980438>
- Khojir, Y. (2019). Strategy analysis method (SWOT) in communication and media. *New Science*, 216-240. https://www.mjourcom.ir/article_107417_en.html
- Lee, Y.-H. (2013). Application of a Swot-Fanp Method. *Technological and Economic Development of Economy*, 570-592. <https://doi.org/10.3846/20294913.2013.837111>

- Leigh, D. (2010). SWOT Analysis. In K. H. Silber, W. R. Foshay, R. Watkins, D. Leight, J. L. Moselely, & J. C. Dessinger, *Handbook of Improving Performance in the Workplace, Volume Two* (pp. 115-140). International Society for Performance Improvement.
- Lohrke, F., Mazzei, M., & Frownfelter-Lohrke, C. (2021). Should It Stay or Should It Go? Developing an Enhanced SWOT Framework for Teaching Strategy Formulation. *Journal of Management Education*, 1 – 38. <https://doi.org/10.1177/10525629211021143>
- Lurati, F., & Zamparini, A. (2018). Communication SWOT Analysis. *he International Encyclopedia of Strategic Communication*, 1-8. <https://doi.org/10.1002/9781119010722.iesc0203>
- Majedi, H. (2012). Structural –Strategic Planning Theory. *Hoviatshahr*, 11(6), 17 - 26. <https://doi.org/20.1001.1.17359562.1391.6.11.2.9>
- Malekpour Asl, B., & Tighsaz Zadeh, M. (2020). Comparative Comparison of Institutional Requirements of Strategic Planning Model and Structural-Strategic Planning of Tehran. *Armanshahr Architecture & Urban Development*, 13(32), 281-294. <https://doi.org/10.22034/AAUD.2019.194058.1936>
- Menon, V., & Muraleedharan, A. (2020). Internet-based surveys: relevance, methodological considerations and troubleshooting strategies. *Gen Psychiatry*, 33(5: e100264), 1-2. <https://doi.org/10.1136/gpsych-2020-100264>
- Meyer, C., Cohen, D., Nair, S. (2016). Swatting at SWOT. *Academy of Management*, 1. <https://doi.org/10.5465/ambpp.2016.17447abstract>
- Mintzberg, H. (1994). *The rise and fall of strategic planning*. Free Press.
- Mohammadpour, A. (2018). *Method for Method: on the Structure of Knowledge in Humanities*. Tehran: Logos Publication.
- Mohammadpur, A. (2013). *Qualitative Research Method: Counter Method 1*. Tehran: Jameeshenasan Publishing.
- Nadimi, H. (2005). Strategic Planning of Architecture Schools, Why and How?. *SOFFEH*, 15(41), 126–141. <https://doi.org/20.1001.1.1683870.1384.15.4.7.9>
- Petrauskas, V., Jasinevicius, R., Kazanavicius, E., & Meskauskas, Z. (2018). CWW elements to enrich SWOT analysis. *Journal of Intelligent & Fuzzy Systems*, 34, 307–320. <https://doi.org/10.3233/JIFS-171280>
- Pickton, D., & Wright, S. (1998). What's SWOT in Strategic analysis? *Strategic Change*, 7(2), 101-109. [https://doi.org/10.1002/\(SICI\)1099-1697\(199803/04\)7:2<101::AID-JSC332>3.0.CO;2-6](https://doi.org/10.1002/(SICI)1099-1697(199803/04)7:2<101::AID-JSC332>3.0.CO;2-6)
- Puyt, R., Lie, F. B., & Wilderom, C. P. (2023). The origins of SWOT analysis. *Long Range Planning*, 5(102304), 1 - 24. <https://doi.org/10.1016/j.lrp.2023.102304>
- Sammur-Bonnici, T., & Galea, D. (2015). SWOT analysis. In C. L. Cooper, J. McGee, & T. Sammut-Bonnici (Eds.), *Wiley encyclopedia of management* (Vol. 12, Strategic management). Wiley. <https://doi.org/10.1002/9781118785317.weom120103>
- Srinivasan, S. (2010). SWOT analysis. In J. Sheth , & N. Malhotra, *Wiley International Encyclopedia of Marketing*. John Wiley & Sons Ltd.
- Valentin, E.K. (2001). Swot Analysis from a Resource-Based View. *Journal of Marketing Theory and Practice*, 9(2), 54-69. <http://dx.doi.org/10.1080/10696679.2001.11501891>
- Valentin, E.K. (2005). Away with swot analysis: use defensive/offensive evaluation instead. *J. Appl. Bus. Res*, 21, 91-104. <https://doi.org/10.19030/jabr.v21i2.1492>.

- Vonk, G., Geertman, S., & Schot, P. (2007). A SWOT analysis of planning support systems. *Environment and Planning A*, 39, 1699-1714. <https://doi.org/10.1068/a38262>
- Wait, M., & Govender, C. (2018). SWOT Criteria for the Strategic Evaluation of Work. *African Education Review*, 1-18. <https://hdl.handle.net/10210/397711>

